

زندگی خاموش شده و تاریکی شک و تردید بر افکار مردم چیره گشته است. بایستی راه خروج را پیدا کرد راه گریز کجاست؟ من فقط یک راه بیشتر نمی دانم.

نباید برای خوشبختی زندگی کرد. احتیاجی به خوشبختی نیست؟ معنای زندگی در خوشبختی و رضایت انسان از خود او نیست زیرا با این همه مقام اسان خیلی شامخ تر از آنست. مفهوم واقعی زندگی در زیبایی و نیروی تلاش بسوی هدف است و هستی در هر لحظه باید هدفی بس عالی داشته باشد.

این قضیه ممکن است ولی نه در چهار چوبه کهنه و فرسوده زندگی که در آن همه چیز تا این اندازه محدود بود و آزادی روح و فکر انسان در آن موجود نیست.

از نوحند هان کرد ولی دیگر خیلی آرام. مثل خند ه کسبیکه دلش را فکر خورد ه باشد.

چقدر مردم زیادی در دنیا بود ه اند و ناچه اندازه آثار کمی از خود بیادگار گذارد ه اند. چرا باید اینطور باشد؟ اما ما بگذشتهای که حسادت ما را نسبت بخود بی اندازه تحریک میکند لعنت میفرستیم. حالا چنین مردی که پس از مرگ خود اثری بجای گذارند اصلا وجود ندارند. انسان بخواب میرود. و هیچکس او را بیدار نمیکند. بخواب میرود و بحیوان بدل میشود بران او تازیانه و بدنیاں ضربات آن نوازش آتشین و با حرارت عشق لازم است. از آرزوی او بیم نداشته باش چون اگر تو او را دوست بداری و بزنی معنی ضربات ترا درگ میکند و آنرا بعنوان استحقاق می پزیرد و هنگامیکه احساس درد نمود و از خود خجالت کشید با حرارت نوازش سرکن او دوباره احیا میشود. . . . مردم؟ هنوز طفل هستند و هر چند گاه گاهی از تبه کاریها و فساد فکری خود ما را دچار حیرت میکنند ولی همیشه به محبت و کوشش دائم و پیکر برای غذای نازه و سالم روحی محتاجند. . . . آیا میتوانی مردم را دوست بداری؟

من با تردید سوال او را تجدید کردم :

— مردم را دوست بدارم؟ راستی خود منم نمیدانم که آیا مردم را دوست دارم یا نه آیا صمیمی و صادق بودم. این را نمیدانم کیست یا خود بگوید: بله من مردم را دوست میدارم؟ انسانیکه با دقت مواظب خود تراست قبل از اینکه جواب داد ه بگوید "دوست دارم" مدتها روی این سوال فکر میکند. همه میدانند که نزدیکان ما مرستگ ها از ما دور هستند.

— تو سکوت کرد ه ای؟ تفاوتی ندارد. بدون اینکه تو حرف بزنی مقصود ترا میفهم. . . . و میروم. . . .

به آهستگی پرسیدم: بهمین زودی؟ چون آنقدر بیکه من برای خودم وحشتناک شد ه بودم او برای من نبود.

— بله میروم. باز هم پیشتر تو خواهم آمد منتظر باش و او رفت.

چه جور رفت؟ متوجه نشدم. بسرعت و بدون صدا رفت. مثل اینکه سایه ای بود و محو شد. . . . من باز هم مدتی

روی نیمکت درون باغ نشستم. سرمای خارجی را احساس نمیکردم و متوجه نبودم که خورشید طلوع کرد ه و اشعه اشعه

آن بگرمی در روی شاخه های یخ بسته درختها میدرخشید.

مشاهده این زمین کهنسال فرسوده و رنج دیده ه هم که پوشاک برفی در بر کرده و در زیر اشعه خورشید برق میزد. برای من تعجب آور بود.

جلوه هائی از فرهنگ امپریالیستی در ایران

خصت فرهنگ هر صورتبندی اجتماعی و وابسته به زیر بنای اقتصادی و مناسبات اجتماعی آن جامعه است. از طریق نوع و شیوه شرکت طبقات و اقشار مختلف در تولید و توزیع و تملك ارزندهای معنوی تحقق می پذیرد. این خصت در جوامع مختلف صیغه محلی بخود میگیرد و چگونگی مناسبات تولیدی و روابط اجتماعی را در خود منعکس میسازد و بدین سان با تکیه بر مناسبات تولیدی بازگوکننده خواست و امیال این مناسبات است.

از آنجا که روابط اقتصادی و اجتماعی ملت های مختلف در چهارچوب جوامع آنها معاطب نمی تواند بدیهی است که بسط و گسترش این مناسبات با یکدیگر به نبال خود اغلب تاثیر پذیری فرهنگ بها را به همراه دارد. - استقلال فرهنگی ضرورتا از استقلال اقتصادی و سیاسی جوامع ناشی میشود.

کشورهای امپریالیستی با استخراج و غارت منابع طبیعی کشورهای استعمارزده و فروش محصولات صنعتی و غیره خود با این کشورها از یک طرف و با بسط و نفوذ فرهنگ ضحط امپریالیستی به کشورهای پذیر از طرف دیگر آنها را بیش از پیش در کلیه جوانب زندگیشان بخود وابسته می سازند. امپریالیسم در این کشورها توسط حکومت های دست نشانده سطره خود را در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و سایر شئون مختلف زندگی مردم دوعری و عبق گسترش می دهد و در نتیجه عملا ثمریان های حیاتی این کشورها را در دست میگیرد و آنان را کاملا به يدك اردوگاه امپریالیسم می بندد.

هیئت حاکمه ایران و در رأس آن شاه متلول گرداندن این تاثیر شوم در کشور ما هستند و عمال آنان در کلیه شاخه های تولیدی و روحنا و شئون دیگر زندگی مردم فعالانه مشغول تخطئه فرهنگ ملی و عمسوار ساختن راه برای عبور ماشین فرهنگ امپریالیستی می باشند و صیغه محلی که این نفوذ فرهنگ امپریالیستی در کشور ما بخود میگیرد نقش دوبار و هیئت حاکمه ایران در این میان است که کالسهک اشرافیت پوسیده خود را به نبال ماشین

فرهنگ امپریالیسمی هستند و با گسره کوری این درآمیختن را با ابتکارات مبتذل و چند تن آور خود به مرحله "نوینی" ارتقا دادند. این قوس و قوس ساختگی رنگ پریده فرهنگی آنچنان در مواردی قدر مطلقاً جوانب مختلف آن با یکدیگر در تضاد می افتد که ایدئولوژی های وامانده مطبوعاتی رژیم نسوز از ندانم کاری های مسئولین محترم بزبان می آیند و آنان را برای استفاده صحیح از مظاهر فرهنگ غرب دعوت به امر بمعروف می کنند. باید در نظر داشت که این زمین لرزه فرهنگی که امپریالیسم آنها در عمر چرخش بسطی در کشور های وابسته بخود ایجاد میکند بیان متمرکز خود را در ایدئولوژی طبقه حاکمه می یابد و از آنجا سیلوار بحریان می افتد. رژیم دست نشانده که تا مغز استخوانش وابسته به امپریالیسم جهانی است در کشور قطب نیروهای سپاه می گردد و وسائل مادی وثروت جامعه را در دست خود متمرکز می سازد و مسئول اصلی بستگان درآوردن و لرزاندن فرهنگ، تودهای می گردد و در عرصه ایدئولوژی خود را در بین قشرهای از جامعه نفوذ میدهد.

در واقع ایدئولوژی و افکار طبقه حاکم در هر عصری ایدئولوژی حاکم در جامعه است، به عبارت دیگر ابقای که نیروی مادی حاکم جامعه است، در عین حال نیروی معنوی جامعه را نیز در دست خود دارد، طبقه ای که وسائل تولید مادی را در اختیار دارد، در عین حال وسائل تولید ذهنی را نیز کنترل می کند، و اما اجرای این امر آنچنان صورت میگیرد که در عمل آن کسانی که فاقد وسائل تولید مادی هستند و بطریق اولی فاقد تولید ذهنی و پخش ایدئولوژی خود می باشند، تحت تاثیر ایدئولوژی طبقه حاکم قرار می گیرند و ارزشها و معیارهای انسانی و فرهنگی آنان بحال رکود می افتد.

مکن در این چشم سر زنتی بخود رونی چنانکه پرورشش می دهند سروریم (حافظ)

خداست اگر تصور شود که طبقات استثمارگر در جامعه می توانند ایدئولوژی و افکار طبقات زحمت کش را در ایدئولوژی خود ادغام نمایند، و فرهنگ آنان را به ورطه نابودی کنند. مسئله در اینجا تنها بر سر غالب بودن این ایدئولوژی در این مرحله از سیادت طبقه حاکم است. زیرا در واقع افکار حاکم چیز دیگری جز بیان فئود و متمرکز و انعکاس روابط مادی حاکم نیست. طبقه حاکم از هر وسیله ای برای گسترش و نفوذ همه جانبه ایدئولوژی خود استفاده می کند و در عین حال با تمام قوا از سر بلند کردن و رشد فرهنگی خلق جلوگیری نموده، تمام مظاهر آنها بی رحمانه می گوید، بیث کلام سنگ را بسته و سگ را رها میکند.

اما همانطور که گذشت، نفوذ همه جانبه امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و هم چنین متعاقباً وابستگی و سرسپردگی سیاسی و اقتصادی رژیم کودتا به کشورهای بلوک غرب نمی تواند در شئون مختلف زندگی مردم از جمله فرهنگ، بی تاثیر بماند. این تاثیر در روستای اجتماعی به صور گوناگون در زمینه های مختلف آداب و رسوم و معیارها و ارزشهای اخلاقی نمایان است.

"هنر و ادبیات توده به منزله صالح اولیه بهترین شاهکارهای بشر بشمار می آید، بخصوص ادبیات و هنر های زیبا و فلسفه صنفیها از این سرچشمه سر آب شده و هنوز هم می شوند. این سرچشمه افکار توده که نسل های پیاپی همه اندیشه های گرانبها و عواطف و نتایج فکر و ذوق و آزمایش خود را در آن ریخته اند گنجینه زوال ناپذیر است که شالود آثار معنوی و کاخ با شکوه زیبایی های بشریت بشمار می آید." (صادق هدایت)

یادداشت‌های پراکنده - ص - ۱۴۹) این معیارها و ارزشهای اخلاقی که از تمدنی کهن سان و فرهنگی غنی حکایت می‌کند، بعروپ با گرد و غبار فرهنگ ضحط امپریالیستی بهم آمیخت و در سایه و روشن‌های ذرات سعی خود با آن عجین شد. هم اکنون رژیم می‌کوشد جنبه‌های مثبت آنرا نیز در کون سازد و از طریق وسائل ارتباط جمعی به نشر و بخش‌بندی نثرین ارزشهای فرهنگ امپریالیستی ادامه می‌دهد. رادیو، تلویزیون، نشانه سینما، مطبوعات و دیگر وسائل موجود در خدمت این هدف شوم انجام وظیفه می‌کنند. پلید بی‌بانیان غرب به قیمت بریاد رفتن معیارهای معنوی می‌انجامد و تجدید افکار را بدنیال خود می‌آورد. توکوتی حماسه پر شکوه فرهنگ صلی کهن سال بدست‌بست ناچیزی از حاشین سر سپرده به غروب فراموشی سپرده می‌شود و بجای آن زری و برق ارزش‌های ظاهری و تزاراد و بیان می‌آید. با نگرشی ولو گریزان به زمینه‌های مختلف فرهنگی و هنری و دور شدن از سطح و گاو شکاری در عمق فرهنگ توده که خار و خاشاک فرهنگ امپریالیستی روی این حجم عظیم را منور نموده است، به بیان توانیم دید که رژیم کودتا تا در نبوده و نیست که جریان آب را تعیین کند و فرهنگ صلی ما را در سنخون انحطاط و آلودگی نماید. در این مبارزه عظیم ایدئولوژیک در شاخه‌های گوناگون روینا فرهنگ توده به مراتب بیشتر صیقل می‌یابد و محتوای غنی خود را از جدارها و پوسته‌های تاریک خود آزاد می‌سازد و بجای آن جنبه‌های موزون و هماهنگی قرار می‌دهد. و حتی با این عمل فرهنگ توده از بند شعائر و سنن کهنه و آن فرهنگ کاذبی که تا به معنوی خود را در وجدان کاذب توده استعمار زده حفظ نموده و با جان سختی به زندگی آسیب‌وار خود ادامه می‌دهد، رسته و آبدیده خواهد شد. زیرا این جوانب رابطای غیر مستقیم با فرهنگ امپریالیستی می‌یابد و این نقطه نائزانی مادی با آن در دست‌سنگ مختصات فرهنگ ضد توده می‌نرسیم می‌کنند. بسخن سعدی:

آهنی را که موربانه خورد نتوان برود از اوبه صیقل سنگ

در واقع طبقات حاکمه هنگامی که تهدیدی علیه ضامنشان پدید می‌آید، از تمامی جنبه‌های فرهنگ کاذب توده، تعصبات و سردرگمی‌هایی که بشریت در کویه قطار خود بدنیال خود یدک می‌کشد استفاده کرده آن را در جهت مقاصد خویش بحرکت در می‌آورند، رژیم کودتا نیز آنگاه که سالوسانه سخن از فرهنگ نشو و نما یافته و روح گرفته توده‌ها می‌گوید منظوری بجز برجسته کردن این ظواهر تاریک و عبار آلود ندارد. این واقعیت بقدری به صورت نخرانیدهای از طرف رژیم هم تکرار می‌شود که یکی از ایدئولوژی‌های رژیم از این آشی که دیگر دارد - دل همه را می‌زند بزبان آمده و می‌نویسد:

* چند سال است "توده" شده هر مهبان خارجی که بکشم می‌آید او را دعوت می‌کنند و چادری بر سر همسرت می‌اندازند احیاناً بجهت باروند همسورتش می‌زنند و قلیانی زهرلیغود و او فلان غذا را هم جلوش می‌گند آرند و اسم اینکار را می‌گند آرند احترام بشعائر ملی! در حالیکه همه میدانیم این چیزها، هیچکدام با ایران و ملت ایران ارتباط ندارد... آلات و ابزار و برخی عادات و رسوم همبرد و زنده هم نمیشود. لزومی ندارد زنده شود... *

(اطلاعات هوایی - ۲ اسفند ۱۳۵۱)

نویسنده زبان بسته اطلاعات مسلماً برای طرح مسئله خود نمیتوانست جز این نکند که بای مهبان خارجی را

بسان نیارد و طلب نکند که برای حفظ آبروی ایران جلوی مصلحت خارجی و این برخی عادات و رسوم که میسرود را زنده نگه دارد و عمدتاً یا سهواً نمیتواند این برخی عادات و رسوم که میسرود را در حیطه زندگی زنده نگه دارد و زنده نگه میدارد آنرا زنده نگه دارد نشان دهد. تا رضایتی و بیشتر در جلوی مصلحتان خارجی که معلوم است از چه نحاسی هستند میباشد. ولی در انتظام امور میکند نه عدل رژیم از این بابت متوجه مصلحتان خارجی خود نیست و اگر گاهی چنین مواردی پیش بیاید صرفاً برای تفریح و بسخن گرفتن آن "فرمانت" ایرانیست که رژیم از آن میفهمد. ولی رژیم از این عمل خود مدد دیگری را تعجب میکند که به سخیله نویسنده اطلاعات خدایون نژاد است. او فرموده میکند که طبقه حاکمه این برخی عادات و رسوم که میسرود را تا چه شهر و نوبتی مابین است همه روزه و عمر ساعت زنده کند و در نگالبد بیرون آن بدست و حال سخنر آرا بدین گونه به حد و شمار اندازد. البته حاکمه این طبقه خود را بوسیله سراجان و ابدلولو، نمای طبقاتی خود محملانه ندانند کرده احراز و ترسیم مضمونی برای مادر افکار خود را به کهنه پرستان و عقب مانده ها وامیگذارد. در حقیقت امر افراد ضعیف طبقه حاکمه در میان خود تکیه از هر چیز دارای شعور طبقاتی ویژه خود هستند و میبایستند تمامی کوره راهها و بیج و خمپاشی را که منجر به تحکیم سیادت طبقاتی و در نتیجه ابدلولو... آن میشود برای خود کشف کنند. بدین ترتیب تا هنگامی که آنان بمتابه یک طبقه حاکماتی دارند و عمر آن دوره را نیز تعیین مینمایند و این عمر را "حیثه" اسانات خود و بهر میراد این گام از مومنت صاف خود انجام میدهند. از این رو آنان قبل از هر چیز بمتابه متفکر و متابه "خداوند تباران" ادار عمر خود حاکماتی میکنند و آنرا بحیزان وسیعی تولید و بخت میسازند و عجیب نیست اگر از جوانب منفی برسد. البته متفکر نیز نشینوار میشوند تا از آن بر علیه همان طبقه استفاد کنند. تقسیم کار در جامعه بمتابه انگیز تر نیرو در تاریخ در طبقه حاکمه نیز بمتابه تقسیم کار فکری و "جسمی" ظاهر میشود. بدینسان که در درون این طبقه بخشی از آن بمتابه متفکرین طبقه خود ظاهر می شوند بمتابه ابدلولوک های فعال و حسابگر که تصورات طبقه حاکمه را در خصوص خویش منشاء در آمد اصلی خود می سازند. در حالی که برخوردار دیگر اعضاء طبقه باین افکار و تصورات بیشتر جنبه اسیر و بدوی دارند زیرا گروه اخیر در واقع اصلاً "فعال" طبقه خود هستند و کمتر فرصت ساختن تصورات واقعی و افکار در باره خود را دارند. بخیر دیگر و ابدلولوک های طبقه حاکمه که نفسی طبقه روحیات طبقاتی خود را در دست خود داشته و از جنبه های منفی آداب و رسوم و فرمانت آنان بهره برداری می کنند تا گروه اخیر که سیاست قطع وضع و تازیان را تنها راه تحکیم سیادت خود می بیند دارند در پارهای موارد وارد اختلاف سلیقه برای تحکیم سیادت طبقاتی خود می گردند. این تقسیم کار می تواند حتی به اختلاف و خصومت مهمی بین این دو بخش منجر کرده ولی آنگاه که هر تعدادی عملی آنی منافع آنان را به خطر اندازد و موقعیت طبقاتی آنان را متزلزل گرداند، اختلاف را بکناری گذارند و آثار آن را به سرت از بین می برند. زیرا در غیر این صورت افکار حاکمه افکار طبقه حاکم نمی بود و برای خود قدرتی برای طبقه خویش را می بود.

فرمانت اصلی خود را نیز به حدی کوچکترین زمینه مساعد و موجود آمدن اختلاف سلیقه در میان طبقه

حاکمه و خوشی را در زیر سایه سرنیزه های رژیم آنچنان نشان می دهد که ایدئولوژیهای فعال و حماسه سرزمین پس از بد تنها موفق به کشف دشمن تازه میگردند. رژیم دیرگامیست باین امر پی برده است که فرهنگ خلقی برای وی آنچنان دشمنی است که به هیچ طریق نمیتواند او را دستگیر کند.

تنها راهی که برای رژیم باقی میماند پختن و شمع فرهنگ امپریالیستی در کشور است تا از این طریق سدی در مقابل فرهنگ توده بکشد و خیال خود با مبارک کردن آن در پشت سق آنرا با لجن فرهنگ امپریالیستی پر کند. با در نظر داشتن این سیاست امپریالیسم رژیم در کوشش برای نفوذ فرهنگ امپریالیستی در ایران میبرد از هم به اثراتی که این فرهنگ در جامعه ما از خود باقی میگذارد تا از این طریق خود واقعیات در روابط مکتوبی گردد.

۱- تاثیر

تاثیر که میبایست بطریقی زند، بیانگر روزمره، و محور فکری مهمی در پیشبرد جامعه به راعی صحیح و بازگوکننده خواست ها و منافع توده های زحمتکش و خدمتگذار صدیق آنها باشد بدست خیانت بار مسئولین فرهنگی کشور به کمک سینما شتافته و نقد علم دار را برای وی بعهده گرفته است. فرج پهلوی همان دارثانها و نمایشات سخف از قبل ترتیب جشن های هزاره ها و سمعها و غیره و نوازش هنرمندان بهرژوا پسند است.

تالار رودکی لانه اصلی مروجین نفوذ تاثیر غرب در جامعه است. که در عین حال بمثابة مرکزی برای تطاعر و خود نشان دادن بهرژواها و اشخاص متمول بشمار میروند. رژیم کودتا از تاثیر مردی وحشت دارد و بهناوین مختلف از طریق تبعید و شکنجه، تعذیب و آزار هنرمندان مهمن پرست و ضد امپریالیست در حقیقت چوب قدری را در لاهلای پرتهای اراده آنان فرو میبرد تا جادا هنرمند راه خود را باز یابد و دسائس پلید وی را در برابر خلق بر ملا سازد. به جانورانی وامانده و مقلدی که زرق های رنگارنگ غریبی را بدور خود پیچیده و بنام هنرمند به صحنه میآیند میدان می دهد دستشان را در تمام زمینها باز میگذارد. عکس و تفصیلاتشان را مرتب به رخ مردم میکند و سرانجام با نمایش ششمین کننده و چند شش آور و طایفشان را ترسیم میکند. بدینگونه قشری مشخص را به نشخوار فکری چنین تاثیر پایبند ساخته و توده های وسیع مردم را از داشتن این وسیله ارتباط جمعی محروم میسازند. موضوع اکثر صحنه های تاثیر کشور را سوزهای غریبی و آثار نمایش نویسان بازاری غریبی تشکیل می دهد. بازیگران و مقلدین وطنی نیز سعی میکنند در روی سن زندگی فلان یا بمان شخص اروپائی یا آمریکائی و احساسات و عواطف وی را به تماشاگران که اصولا نقطه تماسی با محتوای نمایشنامه ندارند و بیشتر مضمون ظواهر بزرگ کرده آن هستند تا موضوع نمایشنامه و عرضه نمایند. مضمونی بودن تقلیدی سوزهای نمایشنامه ها و محتوای تو خالی آن در بنگایت پس هائی را که بر روی صحنه میآیند میتوان بهمان دید و طووازل زولی، گشنگی و تشنگی و مناجات و بالاخره مضمون ترین آن "سو". جنبه طبقاتی تاثیر در ایران کاملا مشهود است و تنها طبقات بالائی از مشتریان اصلی آن هستند. ما در اینجا به دو سفتانری که مشتریان آن طبقات متوسط و لومین هستند و سوزهای آن توصیف زندگی لومین ها و کدی های تکراری

جنگل است نمیرد ازیم . نشانه‌های نسبتاً شرقی و نادری وجود دارند که تحلیل از ماهیت و سوزهای آنان از حوصله این نوشته خارج است .

تلویزیون

این وسیله ارتباطی اخیراً توجه محافل حاکمه ایران را بخود پیش از پیش جلب کرده است چه هم از این طریق است که رژیم بهتر قادر خواهد بود سلطه اقتصادی و سیاسی بیگانگان را بنام استقلال و آزادی به معرض نمایش بگذارد و آنها را بدل به مناسن ترین وسیله تبلیغاتی برای مقاصد ضد خلقی خویش سازد . اگر در نشان امکان عوض کردن اسم نماینده نامزد اخل کردن بعضی از جوانب محلی و رنگ و روغن زدن وطنی بآن می‌رود، در برنامه های تلویزیون گذشته از این نکیه فیلم های سریالی جنائی و عشقی، جاسوسی و آمریکائی مستقماً بدون هیچ گونه دخل و تصرفی بروز کرده می‌آید، فیلم های سریالی " بالانتر از خطر " که در آن قدرت افسانه ای آمریکا و شکست ناپذیری او را با تعریف واقعیات نشان می‌دهد، هر هفته بینندگان خود را " مجذوب " شدن امریالیستی می‌کند، فیلم های سریالی دیگر نظیر " سرزمین عدایب "، " افسونگر "، " دختر شاه پریان "، " حسنجو " سازمان امر و غیره و غیره بدنبال هم هر هفته تکرار می‌شود . کسرت های تلویزیونی نام " ونزه انگبورت هاسبردینک " اندی و پلپایزه گلن کپل و سیره با رستهای تبلیغاتی ساختگی آنان نیز هر هفته در تلویزیون جریان دارد، از کودکان و خردسالان نیز غافل نشده‌اند و برای به بند کشیدن روح آنان فیلم های کاریکاتوری که تهرمانان آن همه آمریکائی هستند، رستهای آمریکائی می‌گیرند، آنطور زندگی می‌کنند و غیره را برای آنان تهیه دید مانده بعد نوبت به " وانان می‌رسد " برنامه های آهنگ و دیگر بازیها و نمایشات سخنده و بالاخره " شو " بقدری چندش آور از آب در می‌آید که با اعتراض شدید مردم مواجه می‌شود، لذا بناچار این برنامه را حذف می‌کنند و مردم برای مدتی از سر و گردن تکان دادن‌ها و جانپرزاندن‌های توأم با آهنگ شب بود بیابان بود در راحت می‌شوند، ولی این وقته در بی رویی نمی‌آید، و روی را با تغییر تا کمی کند و بارها از آن طرف صحنه وارد می‌کنند، برنامه و نفره گوگوش برایش جاهل شدن و لوسین شدن آنان از علاقه و پیوند معنوی و ژرف روحی اید تلویزی هیئت حاکمه با تحناتی ترین قشر انگلی جامعه حکایت می‌کند . رژیم که به سختی می‌کوشد برنامه های تلویزیون را عامه پسند سازد و آن را سر هم و سخورد مردم در عده با این وجود و با داشتن امکانات عریس و طویل خود از انجام این عمل نیز باز می‌ماند، برنامه های تلویزیون بقدری ملال آور و خسته کننده است که این ناراحتی را در بین مردم می‌توان بخوبی لمس نمود .

سینما و راد یو نیز از وسائل عمده تبلیغاتی رژیم و پخش فرستگ امریالیستی در کشور است، فیلم های عشقی و جنائی و جاسوسی آمریکائی در سینماهای بیستار تهران و شهرستانها پول و روح مردم را در اختیار خود می‌گیرد و تفریح اکثر مردم در تهران و شهرستانها رفتن به سینما در هنگام فراغت است، رژیم دو شق در مقابل مردم قرار می‌دهد از یک طرف فیلم های لومبینی وطنی و از طرف دیگر فیلم های عشقی، جنائی، جاسوسی آمریکائی، مردم در تعین این دو آلترناتیو سختارند، در این میان غالباً مردم فیلم های آمریکائی را ترجیح می‌دهند زیرا

در فیلم‌های فارسی سوره‌ها تماماً کیهانی از فیلم‌های خارجی و موضوعات آن اکثراً حول مسائل تعریف‌شدگان اجتماع ایران میگردد، در مورد مردم مضمون مسائل تعریف‌شده، جامعه آمیکو غرب میگردد. مظاهر فرهنگ مبتدل امپریالیستی در سایر زمینه‌ها از جمله موسیقی، نقاشی، آداب و رسوم محلی، روابط اجتماعی و غیره و غیره بخوبی محسوس است. نفوذ این فرهنگ از یک سو و نظام فرهنگدینی و هنرپروری از سوی دیگر در نظام ظاهری را در برابر دیدگان همه قرار میدهد. درگاهی بود که مظاهرین هنر و سنت و در رأس آن فرج پهلوی با برگذاری معرکهای بنام جشن هنر شیراز در پی آن شدند که با اصطلاح فرهنگ و هنر غرب را با تمدن ایران آشنا سازند و متقابلاً به معرفی "فرهنگ" ایرانی بپردازند. با نگاهی به شرکت کنندگان در این جشن، برگذار کنندگان و خلاصه مجموعه این تشکیک میتوان دید که بیل و کفک باستان شناسان نیز نتوانسته رونقی به محتوای شعبه بازی آنان بدهد و گواه بر این امر است که با یک خروار سریشم نیز نمیتوان فرهنگ خلق را بدین خاطرهای مبهم چسبانید و توده خلق را با این بساط کاری نیست. ملت ما این وصلت نا میمون را پذیرا نخواهد شد و این نیرنگ تازه نیز در پیست که بر باد رفته است ولی سنن و فرهنگ خلق بی اعتنا به سده‌ها و هزاره مانند صخرهای از صلب پاست.

بر طبق آمار و محاسبات تحقیقاتی رژیم، تجاوز از ۱۳ میلیون تن یعنی حدود نیمی از مردم کشور ما کمتر از ۱۸ سال دارند. طبیعتاً رژیم نمیتواند نقتز این نیروی عظیم را نادیده بگیرد و بدین جهت با الهام از اساتید فن به تدوین نقشه‌های گمراه کننده دست میزند. کاخ جوانان نمونه بارز آن است. در این جا کیهان مظاهر تمدن غرب در زیر یک سقف و برای یک هدف واحد بخدمت گرفته میشود.

اتلاف وقت، جلوگیری از تشکیک‌های سیاسی، ترویج سرگرمی‌های غریب، انحراف جوانان از مسیر اصلی و جدا کردن آنان از توده‌های خلق گوشه‌هایی از این سیاست است. با این همه علیرغم کیهان این سیاست پلوسه دانشجویان مبارز دانشگاه‌های ایران ماهیت رژیم کودتا و تاکتیک‌های او را بخوبی می‌شناسند و محفل‌های پرعنای خود را با هم بستگی کوه آسای خویش بر کاخ‌های پرزرق و برق اما لجن زار ترجیح میدهند. بد پرستی و تقلید را رژیم نژادی کوشد نشانه‌ای از پیشرفت ایران جلوگر سازد و آن را بویژه در میان نسل جوان گسترش دهد و بدیهی است که با عقب‌زدن فرهنگ ملی راه را برای همه این خار و خاشاک بنام تمدن جدید هموار میسازد. بد پرستی و تقلید که نتیجه ناگزیر نفوذ تمدن غرب بکشور ما است از طریق وسائل ارتباط جمعی خصوصاً طبع و نشر مطبوعات و نشریات پخش میگردد. نشریات رنگین نامه‌های رژیم که صادقانه گمراه‌کننده خدمت امپریالیسم و ارتجاع هستند با نقل و اعتبار عکسها و سوره‌های مبتدل مجلات غربی گوی سبقت را در مواردی از خود این مجلات ربودند و با جمع‌آوری مطالب خود از این مجلات آنان را در یک واحد کن به‌خورد خوانندگان میدهند. سخن آنچه خوهان! همه دارند نو یکجا داری در باره رنگین نامه‌های رژیم کاملاً صدق میکند. همان طور که گذشت هدف عمده رژیم در این زمینه مانند دیگر اقدامات وی، از پخش و شیوع رنگین نامه‌های مختلف منوجه فاسد کردن و تنفید بر اعصاب نسل جوان است. چندین مجله ویژه برای این منظور از طرف رژیم انتشار می‌یابد.

ولی برای برخی از این رنگین‌نامه‌ها وظیفه دیگری نیز ترمیم میکند و آنانرا با نقاب‌ساختگی بمیدان می‌آورد .
 بعنوان مثال مجلهٔ هفتگی فردوسی در اوائل کار خود با رستهای ساختگی عباس پهلوان شروع به انتشار کرد
 ولی نتوانست دیری با نقاب‌ساختگی خود بپاید و آنگاه که دست‌برد از طرف دانشجویان و جوانان آگاه بر
 سینه وی زد ، شده‌سپهای واقعی وی از زیر بزرگ‌علیظی که کرده بود نمایان عده آنوقت با عادی جلوه دادن
 حرکتش در راه اصلی خود افتاد . صفحات و محتوای این رنگین‌نامه مطو از پورنوگرافی و داستانها و بحث‌های
 گمراه کننده است . در صفحهای با خط جعلی در قلم رونق بازار سیاه پورنوگرافی و نمایش این قبیل فیلم‌ها در
 محافل خصوصی تهران سخن میگوید و با صدای دورگه از آن انتقاد میکند ، اما کسی در تتر صدای خود را
 نازت کرده از بعضی از قسمت‌های آموزشی آن سخن میگوید ، دوباره سخن خود را محیلانه تغییر داده و درحالی
 که میخواهد قصد خود را تنها باین محدود سازد که از جنبه‌های بی‌بندوبار این فیلمها بخاطر ارشاد نسل
 جوان انتقاد میکند و اصولا بدین منظور این بحث را در صفحات مجله خود پیش کشیده ، در میان بزن‌های
 لفظی خود بآنان مرکز یختن و راه بدست آوردن آنها نشان میدهد و آنانرا کججاوانه راهی بازارهای سیاه
 پورنوگرافی امپریالیستی در تهران برای تحصیل این ارضان " تمدن غربی " میکند . پروائی نیز ندارد از اینکه
 در در تا در صفحه همین بحث خود را با این قبیل تصاویر منقش سازد و نمونه‌هایی به خواننده جوان نشان
 دهد . در صفحه دیگری به انتقاد از تمدن مفرغی غرب می پردازد ولی نوکر نشانده دوباره در اینجا آنها
 جلوهای از تمدن امپریالیستی نشان میدهد در این صفحه نیز از چاپ عکس‌های مبتذل خودداری نمیکند .
 فرق صفحات این بحث با صفحات انتقاد از رونق بازار پورنوگرافی در محافل خصوصی تهران ، در این است
 که اینجا نه تنها تصاویر تفاوتی با بحث اول ندارد ، بلکه عکس‌رنگی روی جلد مجله خود را نیز که مختص صفحه
 انتقاد از تمدن مفرغی غرب کرده ، با چند عکس مبتذل پوشانده است و خواننده در میباند که سروته مطلب
 کدام است . مجله جوانان نیز در بسیاری زمینه‌ها با مجله فردوسی تفاوتی ندارد و دست‌برد دست‌وی به
 رقص و نغمه خود ادامه میدهد و کاری را که مجله فردوسی و جوانان و رنگین‌نامه‌های دیگر رژیم در وسط راه
 رها میسازند ، مجله این هفته آن را تحویل گرفته به منزل که معشوق میسازد . این مجله کیهیای از مجله
 آمریکائی پلیج **پلیج** (در روشن قرن بیستم) ارگان اعلام نشده فرهنگی ماهانه ، طبقه بورژوا و دیگر فاسدین
 بینگد نیا با سلیقه‌های مختص بخود است ، که در آن هر ماه مدل‌هایی به **خون** آنامان عرضه میکرد ، که مجله‌ای
 که در انتخابات ریتر جمهوری آمریکا ، دو میلیون دلار به نفع نیکسون خرج میکند .
 مجلهٔ این هفته با الهام از پلی‌بوی شروع به انتشار میکند . اگر پلی‌بوی اصلی در میان مطالب اصلی خود
 جنبه روانی مسئله را در نظر میگیرد و برای اینکه خرید مجله وی از طرف علاقتندان او به مانع اخلاقی بر نخورد
 و مثلا با اعتراضین یا خانواه روبرو نشود دست به مصاحبات ساختگی در روغن با رجال سیاسی میزند ، تا بدین
 ترتیب يك وسیله توجیه و مستحکی عینی بدست علاقتندان خود بدهد . پلی‌بوی وطنی از این بابت خیالش
 آسوده است زیرا تقسیم کار در بین مطبوعات سر سهره رژیم کاملا صورت گرفته است و دیگر کسی از پیه اکردن
 سوزهای بی‌مورد که بدرد مجله وی نمیخورد و کار رنگین‌نامه دیگری است در خطیفه قرار ندارد .

لانه کتیف این مجله چنانکه میدانیم چندی قبل از طرف سازمان مجاهدین خلق در تهران منفجر شد و انتشار مجدد آن را برای مدتی دچار وقفه ساخت.

مجله بانوان و زنروزه این بار مانند علف هرز دیگری مستقیماً به پروبال دختران و زنان می پیچد و مانند تار عنکبوت به روح و روان آنان تنیده آنان را در مقابل فرهنگ امپریالیسم برانو می اندازد. صفحات این دو رنگین نامه علاوه بر مسائل منحرف کننده و متذلل ملو از تبلیغ برای معرفی کالاها امپریالیستی است. امپریالیسم میگوید با شیوع و پخش فرهنگ خود و فاسد کردن زنان و دختران در عین حال بازاری برای صرفی کالاها میسازد و لوکس و غیره خود بیاید. تمامی رنگین نامه های رژیم در جهت این سیاست امپریالیسم جهانی سر میکنند و یکی اطلاعات بانوان و زنروزه در این است که این دو مجله قلب خانواده و رکن اخلاقی آنرا نشان میکنند، تا از این طریق فرهنگ امپریالیستی، معیارها و ارزشهای اخلاقی غرب را وارد خانواده و روابط زنانشویی سازند و این واحد جامعه مدنی را دستخوش دگرگونی گردانند. این دگرگونی، روابط بی آلاهی قبلی را میزداید آنرا دچار انحطاط میکند و بجای آن یک رابطه حسابگرانه پولی، تظاهر، بد پرستی، فساد اخلاقی قرار میدهد و بازاری شغز برای مصنوعات بنجل امپریالیستی ایجاد میکند. زیرا سیاست این کوششها در پروسه و مدارج مختلف خود برای امپریالیسم به مادیات تبدیل شود. در هر صفحه این دو مجله تبلیغاتی در باره "پودره ماتیک"، کرم، کلاه گیس، رنگ مو، عطر، مواد ابرو، ریمل خلاصه انواع و اقسام وسائل آرایشی، شوونکر، کرم، سینه بند، انواع و اقسام کفش و وسائل متناسب شدن اندام و غیره، کفند و بازاری در یک کلام تمام کالاها بنجل باد کرده که در جستجوی بازار فروش است، در هر شماره این مجله به چشم خواننده میخورد. و برآستی نیز که در هر شماره ۱۳۰ صفحه ای این رنگین نامهها تمامی این تبلیغات بازاریابی برای کالاها امپریالیستی به اشکال گوناگون تکرار و باز هم تکرار میشود. مجله زنروزه سابقاتی برای دختران نیز ترتیب میدهد تا همین کسده تبلیغات وی تا چه اندازه در پخش و شیوع ارزشهای غربی در میان زنان و دختران شربار آورده است، از قبیل تنظیم سابقاتی نظیر "سابقات سلیقه و شیک پوشی"، دختر شایسته، تعیین پرنسس، و خیمه شب بازیهای نظیر. تشکیل این سابقات بصورت نوع جدید سوداگری برای این مجله در آمده است. این سابقات گذشته از دختران بوژوآ و طبقات بالا غالباً جمعی از دختران ساده لوح طبقات بینابینی را بدام تبلیغات خود میاندازد. نقش این مجله در گمراه ساختن دختران و زنان خانواده ها و پرورش با روح و ذوق فرهنگ امپریالیستی موجب میگردد که زن و دختر خانواده شخصیت و ارزش خود را با معیارهایی که این مجله از دخترروز و زنروز ترسیم میکند مقایسه کرده و بسازد. وجه بسیاری از دختران و زنانی که در دام این معیارها گرفتار آمده اند و بخود از این زاویه میگردند و خود را با روح جاگزی وجهه سالی در مقابل این خرد موریزهای تمدن امپریالیستی بار میآورند و یک شخصیت ساختگی غربی برای خود میسازند و هر بار با سوسه های شیطانی این قبیل رنگین نامهها از واقعیت و حقیقت زندگی جدا شده و در زیر تلی از شن فرهنگ امپریالیستی مدفون میشوند و به سخن فروغ فرخزاد تبدیل بآن عروسکهای کوکی میشوند که با دو چشم شیشه ای خود دنیا را می بینند و با فشار هرزه هر دستی هم میگویند: آه! که من بسیار خونبختم.

ولی با همه اینها اگر این مجلات و رنگین نامه ها میتوانند در برخی موارد گروهی از جوانان را بدام اندازد و به فساد سوق دهند و از آنان افرادی مطیع و شیفته غرب بوجود آرند، بسیاری دیگر را نمیتوانند مرعوب این همه زرق و برق نمایند. شرکت پر دامنه جوانان خلق ما در جنبش مردم رژیم و امپریالیسم را بهنا کافی بودن وسائل بالا و اعتراف بآن واردانته است.

رژیم ایران که از نیروی انقلابی نسل جوان هراسناک است و برای کنترل این نیروی عظیم و فاسد کردن آنان وسائل نامبرده را کافی نمی بیند و بآن اطمینان کافی ندارد، به آخرین تاکتیک خود متوسل میشود و پروا نمی دارد از اینکه سیطره پلیسی خود را مستقیماً در کنار "آموزش های فرهنگی" خود قرار دهد تا به خیال خود آن جوانان ناراضی که مجذوب شیوه های آموزشی وی نمیشوند را بیابد و تحت نظارت خویش گیرد تا از پیوستن آتی آنان به جنبش خلق جلوگیری کند. رژیم برای اینکه به این اقدام خود جنبه "انسان دوستی و غم خواری" به حد در "اعلامیه شهرستانی گل کشور" خود مورخ دوازدهم اسفند ۱۳۵۱ سخن از ارشاد جوانان به راه صحیح و جلوگیری از انحراف و انسداد افزایش بزهکاریهای احتمالی آنان میگوید، و این نوحه خوانی را در سراسر اعلامیه تکرار میکند. رژیم که با تمام نیروی خود در جهت فاسد کردن جوانان ما در جهت پخش فرهنگ شیطانی غرب، رنگین نامه ها، فیلم ها، مجلات و غیره که سزاها بطور از فساد و انحراف است، مصرانه میکوشد و دزدی و خیانت فساد مجموعه آنها تشکیل میدهد، بناگاه معلم اخلاق میشود و برای جلوگیری از انحراف نسل جوان اعلامیه رسمی پلیسی بیرون میدهد هر کس ولو اندکی در اطراف این موضوع بیاندیشد یا سانی در مییابد که وحشت رژیم باید از جای دیگری باشد، مگر نه اینکه خود رژیم و امپریالیسم با تمام دستگاهاهای زهرآگین تبلیغاتی خود در جهت فاسد کردن و انحراف جوانان و تودماغها میکوشند؟ البته اعلامیه شهرستانی گل کشور در این خصوص لالی است. در ظاهر رژیم انحراف جوانان به معنی پشت کردن آنان به فرهنگ استعماری تحمیلی رژیم و انحراف از آنست، رژیم هر گاه که از انحراف جوانان سخن میگوید منظور وی گرویدن آنان بسوی خلق ایران است. در اعلامیه گفته میشود که:

"شهرستانی گل کشور سازمان خاصی در جهت ابار، روابط عمومی خود و با شرکت کارشناسان واجد شرایط تأسیس کرده است که در این موارد بهادران و مادران کمک کنند."

غرضی از "کارشناسان واجد شرایط" چیزی جز دارا بودن کارت سازمان امنیت نیست این جاسوسان وظیفه کنترل جوانان خانواده ها را به عهده میگیرند و بخیال خود والدین جوانان را بطور غیر مستقیم مورد استفاده قرار میدهند تا از طریق آنان از روحیات، سرگرمی ها، رفتار و تفکر، رابطه ها و غیره جوانان هر خانواده سر در آورند و بتوانند مبارزین آینده را در همان محیط خانواده خود تحت نظر گیرند و آنها را سر بزنگاه دستگیر کنند. این پلیسی کردن خانواده ها نشانه ترس روزافزون رژیم از اعتلای جنبش خلق است و از شکست سیاست تبلیغاتی فرهنگ استعماری و بی حکایت میکند. این نقشه تازه نیز کمکی به نجات رژیم از ورطه ناپودی نخواهد کرد و بیشتر رسوا و منکوب میشود.

انحکار اعلامیه شهرستانی گل کشور و مطبوعات رژیم موجب گشت تا بعضی از آنان در پیرامون مسئله جوانان با

اعلامه همینان شوند و برخی دیگر که از کتب طلب سر در نیامده‌اند اظهار تعجب خود را بیان دارند مثلا رنگین نامه زن روز در سر مقاله خود تحت عنوان "رقص و درس" ساره لوحانه از این اعلامیه یاد کرده با تعجب از این پلیسی شدن تمامی شئون زندگی مردم چنین مینویسد:

"با این اقدام شهرداری کل کشور ظاهرا وظیفه سنگینی را با وظایف برعهده خود گرفته که در هیچ کشوری دست کم از نخستین وظایف پلیس نیستند چرا که تربیت و راهنمایی نوجوانان در همه جا وظیفه پدر و مادرها و دستگاههای آموزش است و پلیس آنچنان وظایف دشواری برعهده دارد که بعید بنظر میرسد بتواند نقش پدر و مادر و معلم را هم بازی کند." (شماره ۱۳ - شنبه ۱۹ - اسفند ۱۳۵۱)

این نویسنده خوشبختانه از اینکه پلیس میخواهد سه نقش پدر و مادر و معلم را در یک آن برای جوانان بازی

کند اظهار تعجب می‌کند و ایفای چنین نقشی را از طرف پلیس بعید می‌بیند آخر پلیس وظایف خطیر و سنگین اجتماعی دیگری برعهده دارد! ... آیا تقبل اینکار از طرف پلیس وظایف او را سنگین تر نمی‌کند؟
 و غیره و غیره ... اینها سئوالاتی است که برای ایدئولوگ‌های وامانده رژیم نظیر نویسنده رنگین نامه زن روز مطرح مینماید و زور زورکی میخواهند جوابی مناسب بیاورند ولی مغز سبک وزن آنان جوابی برای حل مسئله نمیداند. ولی اگر این نویسنده وظایف رژیم روزی بر حسب اتفاق به یکی از این "کارشناسان واجد شرایط" اعلامیه شهرداری کل کشور بر میخورد و از او مشکلی خود را سؤال می‌کند ممکن بود این "کارشناس واجد شرایط" او را از اشتباه در آورد. و به وی نشان دهد که نتیجه گیری نوشته تحلیلی "رقص و درس" او که بهمان نتیجه گیریهای اعلامیه شهرداری کل کشور انجامیده چه در با روح اعلامیه مطابقت دارد.

امپریالیسم آمریکا تمامی این اقدامات "دلسوزانه" رژیم را با پشتگری بنده نوازانه خود استقبال میکند به رنگین نامه ها، سینماها، کارها، شماره کش خانه ها، مراکز فساد، و غیره ... او بدیده تحسین مینگرده ولی با اینهمه، این وسائل را برای به بند کشیدن روح و جسم خلق و تخدیر اعصاب وی کسافی نمی‌داند، کارشناسان واجد شرایط اعلامیه شهرداری نیز اعتقاد چندانی ندارد. لذا خود منتقیا نیز وارد عمل میشود و دست با ایجاد انجمنهای فرهنگی که در واقع لانه جاسوسی و مرکز پخش فرهنگ امپریالیستی وی است میزند. سپاه جاسوسی صلح خود را بتمام نقاط کشور گسیل میدارد. در باره روحیات فرهنگ مردم مطالبه میکند تا بتواند طرفانه تر فرهنگ خود را به ارزشها و معیارهای خود را در آن رخنه دهد. امپریالیسم با سرسختی این هدف خود را تعقیب میکند ولی با این حال تمامی کوششها و دستاورد پلیس و رژیم دست نشانده او برای صیقل فرهنگ توده سرنوشتی جز شکست و رسوائی به بار نخواهد آورد. فرهنگ توده بالاخره مانند باد بهاری این خزان غمگرفته فرهنگ سلطه امپریالیستی در کشور را خواهد زدود و در این میان خود را هر چه بیشتر شکوفان خواهد نمود. بسخن حافظ

آن همه ناز و تنعم که خزان می فرود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

قوی تر از همه کیست؟

"چهارده الی پانزده سالم بود که کتاب "ضاله" رفیق را پیدا کردم . میگویم پیدا کردم زیرا در سالهای بعد از ۳۲ چنین کتبی نایاب بود . از سه تا داستان مرکب بود . اسم کتاب را بنام داستان اولی حتی با احترام ماکسیم گورکی رفیق گذارده بودند ولی داستان قویتر از همه کیست که آنهم بسیار جالب بود بدون ذکر نام نویسنده درج شده بود . گمانی نگارنده داستان را شاید باید در مصلحت زمان جستجو نمود . مؤسسه مطبوعاتی سپهر که بآتش او یا شان و اراذل ۲۸ مرداد سوخت تنها بنوشتن "یک افسانه" قدیم هندی "در کنار صفحه قناعت کرده بود . افسانه نبود واقعیتی بود در قالب افسانه .

زمانیکه روزنامه پیغام امروز به بهترین داستانهای کوتاه ارسالی از نویسندگان خارجی و ایسرانی جایزه میداد بخودم جرات دادم و آنرا برایشان ارسال داشتم ، شاید خطائی رخ میداد و چا پیش میکردند . مدتها گذشت ، زمان خاتمه مسابقه نزدیک میشد و خبری نبود تا اینکه روزی آگهی خیلی کوچکی در آخر روزنامه که جواب نامه های وارده را میداد نظرم را جلب کرد .

"آقای داستان جالب ارسالی شما را دریافت داشتیم متأسفانه اکنون امکان چاپ این داستان را نداریم و شاید در آینده بشود بدین اقدام کرد "

اکنون سالهاست از زبان کودتا میگذرد از تاریخ قرائت داستان نیز در حدود سیزده سال سپری گشته است، تنها خاطراتی از آن باقی است . اصل کتاب را هم وقتی بخانه آدم بخشیدم لذا تنها باید بخاطر عام رجوع کنم . حتی بزبانی اصلی در نخواهد آمد ولی حیف است که این اثر جالب را حتی اگر بطور ناقص هم شده بفراوانی سپرد . لذا با عرض معذرت از نویسنده نامناسش شروع بنگارش میکنم . سحرگاه یکروز تا بیستان بود و مثل معمول گوسفند ها را رعایا بچرا برده بودند نسیم ملایمی

میوزید و جوهر روح را صفا میبخشید . بانی پال ، پونار ، راج سه جوان ارباب بودند و سالهای زیادی از عمر خویش را مثل پدرانشان و پدر پدرانشان در خدمت ارباب گذرانده بودند . جز سایه "مراحم" ارباب که بر سرشان افتاده بود افق دید بیشتری نداشتند . زندگی را در همان محدوده خویش میدیدند و جز آن که میگذشت سرنوشتی برای خویش نمی شناختند گویی که تا جهان هست چنین خواهد بود . زندگی آنها ملو از فقر و فلاکت بود ، اندامهای لاغر و کشیده ، چهره های استخوانی و آفتاب خورده حکایت از سختی و آبدیدگی درونی آنها مینمود . حتی ضربات زندگی ارباب و رعیتی نتوانسته بود قامت کشیده آنها را خم نماید . همچنان استوار بر پای بودند و جز ارباب خویش خدای دیگری را نمی شناختند . این وضعیت عمومی ده آنها و دهات اطراف بود ارباب ملك مطلق و بقول معروف مطلق العنان بود به تنها چیزی که رحم نمی کرد مال و جان و ناموس رعیتش بود . آنروز که آنها در دامنه کوههای سبز نزدیک قریه شان نشسته بودند ، بشطارش گوسفندان و گاوها پرداختند ، تعدادشان خیلی زیاد بود بخصوص که امسال زاد و ولد زیاد داشتند . بانی پال گفت :

این ارباب چقدر احشام دارد واقعا که دیگر شطارش از قدرت مخرج است او قویترین ، ثروتمندترین آدمی است که من میشناسم ، کسی را یاری مقاومت در مقابل او نیست ، قویتر از همه است . پونار با قدری تامل گفت آری من هم با عقیده تو موافقم کسی که تمام دهات این حوالی را در دست داشته باشد ، کسی که تمام گاوها و گوسفندها را صاحب باشد ، کسی که اینهمه رعیت را در زیر دست خود داشته باشد ، بالاترین قدرتهاست ولی راج حاضر به پذیرفتن این منطق نبود او میگفت دنیا کسی که در آن زندگی میکنیم بسیار بسیار بزرگتر است از تمام دهات این اطراف هم بزرگتر است ، در دنیا تعداد گوسفندان ، گاوها و زمینها بیش از اینست که ما تصور میکنیم و آنها هم حتی برای خودشان صاحبانی دارند . اگر ما رط پای ارباب خود مانیم پس آدمهای دیگر هم که تعدادشان از تمام آدمهای این دهات بیشتر است باید رط پای ارباب دیگری باشند ، پس ارباب ما اربابهای قویتری هم موجودند ، تنها علتش در این است که ما نمیدانیم کجا بایند و کدامشان از همه قویترند . بحث سه دوست دهقان ادامه داشت حتی وقتی هم که دمدای غروب بده بازگشتند بلند بلند در کوچه های ده بحث میکردند و تمام اهالی ده را متوجه موضوع بحث خود کرده بودند . فردای آنروز مثل برق در تمام ده و دهات اطراف پیچید که راج با پونار و بانی پال بر سر اینکه قویتر از همه کیست اختلاف نظر دارند . دیگر همه از طوق جریان مطلع بودند و اظهار علاقه میکردند که جواب سؤال خویش که سرانجام قویتر از همه کیست را پیدا نمایند .

تنها راه حل ، این بنظر آمد که بخود ارباب مراجعه نموده و نظرش را بخواهند . دیگر معطلی جایز نبود ، با کسب اجازه از مباشر ارباب پیشا و رفتند و در حالی که بسیاری از اهالی ده در بیرون در منتظر پاسخ ایستاده بودند آنها مسئله خود را با ارباب مطرح نمودند . ارباب که گردش را تبر هم نمیزد و روی يك نخده لم داده بود قهقهه زنان شروع به تعریف و تعجید

از خودش کرد و نعره زنان میگفت که من اگر بخوام شماها را کتک میزنم ، اگر بخوام اموالتان را ضبط میکنم، منم که بشط غذا میدهم، تمام این حوالی طل من است ، گاو دارم ، گوسفند دارم ، زمین دارم ، کسی را یارای مقابله با من نیست حتی زن شطرا هم من تعیین میکنم .

اریاب تازه روی غلتک افتاده بود و داد سخن میداد که مباشرش با عجله وارد شد و چند کلمهای زیرگوشش گفت . اریاب که تا چندی پیش خدا را مبنده نبود ناگهان رنگش را باخت و گفت چی !

طالیات نعید دهند ، غلط میکنند، زود برو بشهر، رئیس پلیس را ببین و باو بگو که فلانی درخواست کرده عدای امنیه برای استرداد طالیات با اینجا بفرستند .

سه دهقان ط که ناظر جریان بودند پس از اینکه مدتی دیگر نیز بصحبت های اریاب گوش فرا دادند ، خانقاش را ترك گفته و بیرون آمدند . در جواب اهالی ده که میپرسیدند قویتر از همه کیست با اتفاق گفتند "رئیس پلیس" اگر اریاب قویتر بود دیگر احتیاجی بكمك امنیه نداشت، وقتی کارش گیر کرد دنبال امنیه فرستاد و بنظر ط امنیه باید از اریاب قویتر باشد پس باید رفت پیش رئیس پلیس و از او جویا شد که قویتر از همه کیست .

فردای آنروز درحالی که بانی پال ، پونار و راج در جلو حرکت میکردند و بسوی شهر رهسپار بودند عدای از دهقانان کنجگا و نیز بدنبالشان را مافتادند . تا شهر مقدار بسیاری راه بود و باید از چندین دهه هات میگذشتند و هر جا هم کلیه وقایع را توضیح میدادند این بود که وقتی بشهر رسیدند دیگر تعدادشان زیاد شده بود و هی زیاد تر میشد .

سه دهقان ط در جلوی مرکز پلیس از سایرین جدا شده ترسان و لرزان بداخل ساختمان رفتند و تقاضای خودشان را مطرح نمودند و درخواست کردند رئیس پلیس که قویتر از اریاب آنهاست بسه سوا لشان کهدیگر سؤال عده بسیاری بود پاسخ گوید . رئیس پلیس که موقع را برای زهر چشم گرفتن بسیار مناسب میدید ، ط مورین را در حیا ط به صف کرد و شروع نمود به رجز خوانی ، بله من از همه قویترم ، من امنیه دارم ، زور دارم ، اسلحه دارم ، هر که اسلحه دارد از همه قویتر است ، با اسلحه همه کار میشود کرد ، میشود هزاران آدم کشت ، من کافیهست يك دستور بد هم تا ط مورینم همه شماها را بدم تیر ببندند . همین دیروز اریاب بشط دنبال من فرستاد تا از دهقانان ناراحت طالیات بگیرم و بآنها درس ادب یاد بدهم . چنین کردم و چنان نمودم . تمام اریابهای این ناحیه از من حساب میبرند ، هر جا اریابی است که بطالش تجاوز میشود ط مور حفظ جان و مالش میشود . بكمك ط محتاج است . وگرنه بدون پلیس این نظم دیگر نبود . همه چیز هرج و مرج میشد . پس این طئیم که قویتر از همه هستیم من حتی میتوانم هم اکنون شط سه نفر را بکشم بدون اینکه اتفاقی بیفتد یا لازم باشد بکسی حسابی پس بدهم و

رئیس پلیس چنان بسرعت میرفت که دیگر کسی بگردش هم نمی رسیده از قدرتها ، از کار و از اعطالش داد سخن میداد و دهقانان ساده دل ط نیز که لرزه بر اندامشان افتاده بود قصد داشتند هر چه زود تر آن محیط وحشتناک را ترك نمایند ولی ته دلشان راضی بود که سرانجام جواب خود را یافته اند

در حال خدا حافظی بودند که شخصی خود را به رئیس پلیس رسانده و گفت: جناب مهاراجه امر فرمودند که شط به پیش ایشان بروید. رئیس پلیس که رنگش پریده بود تمام لاف و گرافهای چند ثانیه پیش را فراموش نمود و با اسب خویش بتاخت راهی قصر مهاراجه شد.

سه دهقان با مسئله جدیدی روبرو بودند. حال که تا شهر آمده اند چه بهتر است سری هم به مهاراجه بزنند. پسران پسران راهی قصر مهاراجه شدند، راه بسیار طولانی بود؛ باید از خیابانهای کوچک و بزرگ از میدانهای بزرگ شهر، از مقابل کارگاهها و کارخانه ها که بعلمت غروب در حالت تعطیل بودند بگذرند. جمعیت زیاد آنها جلب نظر میکرد و این بود که همه جویای حال آنها بودند و جای تعجب هم نبود. هنگامی که به سرعت برق از جریان باخبر شدند و آنها نیز خواهان درک واقعیت گشتند.

بجای قصر که رسیدند چیزی نمانده بود که درش را ببندند. زیرا هنگام غروب دیگر زبان بارعام با تمام میرسد و کسی را راه نمیدادند. ولی سه دهقان چون از راه دوری می آمدند بدون پذیرفته شدند و با خدمتکار مهاراجه به پیش او رفتند یا بهتر بگوئیم شرفیاب شدند. رئیس پلیس هم مثل موش یک گوشه ایستاده بود. دهقانان پس از تعظیم و تکریم اسرار دل را بیرون ریختند و تمام داستان را تعریف نمودند. مهاراجه که میدانی برای خود نطی یافته بود از گنجهای خود، از قیل های بی حساب خود، از طمورین خود سخن بمیان آورد و چنین گفت:

اربابهای شط همگی از من حساب میبرند، من ارباب اربابها هستم، قدرتعالیم، گنجهایم بی حساب است. همین طمورین پلیس جیره خوار سفره می اند. لذا قویتر از من در جهان یافت نمیشود. تمام هندوستان زیر نفوذ ماست، طم که باینجا حکومت میکنیم. ولی همین مهاراجه یک تازوقتی مؤبدان مؤبد با ریش بلندش عصاره زنان بدرون آمد. سراسیمه از تخت مرصعش پائین دوید و خویشتن لبروی یا های مبارک انداخت. خدمتکار بد دهقانان گفت این مرد مقدس مؤبدان مؤبد، پدر روحانی است، نفوذ معنوی او حد و مرزی نمی شناسد، همگی از او حساب میبرند، تمام مهاراجه ها با و باج میدهند که مبادا علیه آنها تبلیغ کند. راج و دوستانش فکر میکردند که دیگر کار تمام شد. مرد مقدس، این پدر روحانی حلقه مفقوده آنها بود، است ولی تعجبشان وقتی بیش از حد بود که دیدند مهاراجه و مؤبدان مؤبد بیای مردی که بسیار تمیز و نظیف است و عصائی در دست دارد و هم اکنون وارد شد ماست در بوسه زدن بیکدیگر پیشی میگیرند. قیافه مردك برایشان عجیب بود مثل اینکا ز هم وطنان آنها نبود، خدمتکار آنها را از بهشتان نجات داد و زیرگوشی بآنها گفت این مرد مؤقرا که می بینید والی انگلیسی است، او را دولت انگلستان برای حفظ نظم و کنترل این ناحیه فرستاده است، در امپراطوری آنها خورشید هیچ وقت غروب نمیکند، او در اینجا ط لك الرقاب است. مهاراجه ها و مؤبدان مؤبدها و خیلی های دیگر از او باک دارند، او دولتی را در پشت سر خود دارد. ولی همین آقای والی انگلیسی که در قدرتش دیگر جای شك و تردید باقی نبود و تصور میرفت که قویتر از همه باشد وقتی یکی از بانگداران انگلیسی با لباس فراك و کلاه سیلندرش وارد شد برای ادای احترام از دیگران سبقت میگرفت، حتی عصایش را هم در این

تلاش از دست داد . بانکدار انگلیسی آنطور که خدمتکار میگفت شروتنند ترین مرد جهان است پولهایش از آب دریاها زیاد تر است، تمام امپراطوری انگلیس بقدرت این بانکداران منوط است اینها بند گسه دولتها را می آورند و میبرند و لذا دیگر بنظر خدمتکار هم نمی رسید که قویتر از بانکدار انگلیسی که حتی دولت امپراطوری را تعیین میکند و حتی والی انگلیسی را با اینجا میفرستند وجود داشته باشد . امروز هم که آنها دور هم جمع شده بودند، میخواستند در مورد مسائل بسیار مهمی با هم صحبت کنند، مسائلی که با مشورت همه آنها باید انجام میپذیرفت . وقتی دسته جمعی قصد داشتند برای استنشاق هوای تازه ببالکن کاخ بروند، راج ، پونا و بانو پال که سرانجام جواب سؤال خود را یافته بودند با وجود تمام مشکلات و خستگی راه با رضایت مندی قصد ترک کاخ داشتند آنها اکنون میتوانستند به همه دوستان و آشنایان خویش بطم کتجکاوان تجارب و اطلاعات خود را بازگو نمایند . آنها در افکار خود غوطه ور بودند که صدای فریاد بانکدار انگلیسی را شنیدند که میگفت آخ ! خدای من ، اینجا هم چنین شد ، نه نه ، باور کردن نیست ما را چه میکوشید از در مخفی فرار کنید و کسی انگلیسی با تمام ذک و پژوهش دیگر قیافه مؤقرانه ای نداشت رئیس پلیس که میزد و میکشید اکنون به موجودی ترسو و زبون بدل شده بود و نعره زنان در حال فرار بود . مؤبدان مؤبد، این پدر روحانی نیز دست کسی از دیگران نداشت از در مخفی کاخ بدنبال سایرین ناپدید شد . بجز خدمتکار و راج ، پونا و بانو پال دیگر کسی در اطاق بارعام نمانده بود . پس قویتر از همه را میتوان از بالکن کاخ نگریست . چه کسی است که بمجرد دیدن او تمام قدرتمندان ظاهری فرار را برقرار ترجیح دادند، این دیگر چه موجودیست ؟ اینها سئوالاتی بودند که بسرعت بمخیله هر سه نفر رسوخ نمودند ، نگاهی بهم کردند و با عجله خود را به بالکن رسانیدند . از آنجا همه چیز دیده میشد .

صدها هزار دهقانان و کارگران اطراف شهر در جلو کاخ اجتمع کرده بودند و باد بدگان پربان خود به بالکن بزرگ کاخ مینگریستند . آنها منتظر پاسخ سؤال خویش بودند و از اقصی نقاط آن ناحیه برای دانستن واقعیت گرد آمده بودند تا سرانجام بدانند که در این جهان درندشت . قویتر از همه کیست .

۴۲ پیشگاه مبارک شاهنشاه آریامهر

عجل میراث عظیم قومیت و ملت ایران

مردم ایران بی شائبه ترین احساسات پاک خود را بنحواً آغاز و بنده دوم
غرور آئین انقلاب مقدس ششم بهمن به پیشگاه پدیده مبارک شاهنشاه آریامهر تقدیم
داشتند و امیدوارند در عرصه سر از منبع فیاض ملکات فاضله

لوحة دروغ

تعالیم گرانمای رهبر عالیقدر خویش عبسره گیرند.

اتحادیه صنف تهیه کنندگان و فروشندگان

کالای کشف جوراب - کاموا - پتو و حوله تهران و حومه

در بهمن ماه گذشته، سازمان اضیت چه تلاش‌ها که بخرج نداد تا بزود سر نیزه برای دهمسالگی
"انقلاب شاهانه" جشن برپا کند و افکار عمومی بتراند. ولی این اندازه نیرو نداشت - و نمیتوانست
داشته باشد - که پنجه سیاهکار خون آلود خود را در همه جا علناً نشان دهد. اجتماعات اجباری
برپا کردند، نیایش دروغین در مساجد برپا انداختند، مدیحه خواندند و تیریکات جعلی کردند، تلگرافات
فرستادند، اما بیشترین نتیجه‌ای که بدست آمد ایجاد نفرت در نوده مردم و افشا روز افزون صحنه‌سازی‌های
سازمان اضیت بود. نمونه واضح این صحنه‌سازی‌ها را میتوان در اعلانات فراوان و بی‌لا بلندی یافت که
که بهضاسبت دهمسالگی "انقلاب شاهانه" از طرف مؤسسات و ادارات و شرکت‌ها و کمیته‌های داخلی و
خارجی و افراد گوناگون بر روزنامه‌ها فرستاده شده است. مثلاً به "صحفات ویژه دهه انقلاب" روزنامه
اطلاعات مراجعه کنید. اعلانات این صفحات نه فقط ضمن واحد بلکه عبارات واحد، نه فقط عبارات واحد بلکه
خوشنویس واحد دارد. از عجایب اینست که "کارکنان و کارمندان اداره راه‌گراگان" در شمال و "کارکنان
اداره بندر و کشتی رانی بندر بوشهر" در جنوب و شهرداران تاجکستان از قزوین و "اتوسرویر کرمو" در
تهران همگی "آغاز بر افتخار دهه دوم انقلاب سیه شاه و مردم" را به "پیشگاه مبارک تبریک و تسنیت
عرض نمودند" و همه آنها تبریک نامه‌های خود را برای نوشتن به خط نستعلیق به خوشنویس واحد دادند
و او هم - گویا - حیل بهنگار برد و فقط یک بار نوشته و در چند نسخه عکس‌برداری کرده و آنگاه نام هر بنتر
جد آگانه پای آنها گذاشته است! همچنین "مدیر اداره قند و شکر استان مازندران" و "اتحادیه صنف

نهیہ کنندگان و فروشندگان کالای گشایف تهران و حومه" و "شرکت ساختمانی ر. ا. س." و شرکت تخاض و باری خوزستان" هگی بنام "مردم ایران" با عبارات واحد و خوشنویس واحد "امید دارند در همه عمر از خضع نقاش ملکات فاضله و تعالیم گرانبهای رهبر عالیقدر خویش بهره گیرند" اما "کارخانجات تولیدی و بافندگی مرتاضی و تعمیرگاه جواردی" و "تعمیرگاه و اتوسرویس کورش-آند رانیک و ژوز" و "هیئت کارکنان فروشگاه اتوویل سعیدی" و "قناری مبین" اگر چه بناسبت "این روز تجدید حیات ملی ایران" به عبارات واحدی الهام شده و خوشنویس واحدی را هم انتخاب کرده اند اما همه آنها از مخالفان خط نستعلیق بوده و احساسات "مبین پرستانه و شاه دوستانه خود" را با خط شکسته به پیشگاه ملوکانه فروریختند "بانگایران و انگلیس" هم خط شکسته را ترجیح داده است!

این نوعی از صحنه سازی های مضع سازمان اضیت است. ما برخی از اعلانات مذکور را در صفحه بعد عینا بچاپ می رسانیم.

پیشگاه مبارک شاهنشاهی آریامهر
 عمل میراث نفیسی توحید و عدل پرستان

اینجا مبارک شاهنشاهی آریامهر
 نایبکی شاهنشاهی آریامهر

مردم ایران بی شانزترین عملیات یک خود به نماز نماز دوم
 نوبت از طوبی تدیس ششم مبین پیشگاه پیدایش شاهنشاهی آریامهر
 داشته و امید دارند به دست سراز خضع فیاض ملکات فاضله
 نمایند از انبیا بسیر عالیقدر خویش بهره گیرند.

شرکت ساختمانی ر. ا. س. و سهامی خاص

بهمن ماه ۱۳۵۱

پیشگاه مبارک شاهنشاهی آریامهر
 شاهنشاهی آریامهر

به صد باقالیه مردم شاهجهت و دهن پست ایران، آغاز فریاد
 و به دوم انتحاب پیدایش دولت از پیشگاه مبارک تبریک تنیست
 پایندی سلطنت و دوم عزت و شکوه نامزدان جلیل پیدی

از نگاه خداوند قادر متعال نستعلیق نماید
 اوتوسرویس کرلو
 نصرالقدر کرلو

پیشگاه مبارک شاهنشاهی آریامهر
 شاهنشاهی آریامهر

به صد باقالیه مردم شاهجهت و دهن پست ایران، آغاز فریاد
 و به دوم انتحاب پیدایش دولت از پیشگاه مبارک تبریک تنیست
 پایندی سلطنت و دوم عزت و شکوه نامزدان جلیل پیدی

از نگاه خداوند قادر متعال نستعلیق نماید

از طرف کارکنان دار و بند و کشتیرانی بندر و شهر
 صدیس امید کارور

پیشگاه مبارک شاهنشاهی آریامهر
 عمل میراث نفیسی توحید و عدل پرستان

مردم ایران بی شانزترین عملیات یک خود به نماز نماز دوم
 نوبت از طوبی تدیس ششم مبین پیشگاه پیدایش شاهنشاهی آریامهر
 داشته و امید دارند به دست سراز خضع فیاض ملکات فاضله
 نمایند از انبیا بسیر عالیقدر خویش بهره گیرند.
 وزیر دار و قدر و کورساتان از دران
 آریامهر

پیشوا مبارک سنگ از نقلی است

منشکده

حکومت سهای - فارس

ملاک للعموم بنفقت، جنب سبیت اولگا

شمس همین، این به بیعت فیلا، بیم بهادر فخرین شریک گوید و بی نظیر منظر لعل بهر همه از شکر بی کفایت

کارخانجات تولیدی و باقذگی مرغانی

پیشوا مبارک سنگ از نقلی است

منشکده

ملاک للعموم بنفقت، جنب سبیت اولگا

شمس همین، این به بیعت فیلا، بیم بهادر فخرین شریک گوید و بی نظیر منظر لعل بهر همه از شکر بی کفایت

تعمیر گاه و اتومبیل کورش - آذربایجان و زر

پیشوا مبارک سنگ از نقلی است

منشکده

ملاک للعموم بنفقت، جنب سبیت اولگا

شمس همین، این به بیعت فیلا، بیم بهادر فخرین شریک گوید و بی نظیر منظر لعل بهر همه از شکر بی کفایت

پیشوا مبارک سنگ از نقلی است

منشکده

ملاک للعموم بنفقت، جنب سبیت اولگا

بیت کارکنان فرودگاه اتومبیل معدی - حاج محمد فرخ نیک

SIEMENS

سیمنس

شمس همین

تعمیر گاه هوادی - رضا جوادی

تادی سیم - باهریگان

شمس همین، این به بیعت فیلا، بیم بهادر فخرین شریک گوید و بی نظیر منظر لعل بهر همه از شکر بی کفایت

ملاک للعموم بنفقت، جنب سبیت اولگا

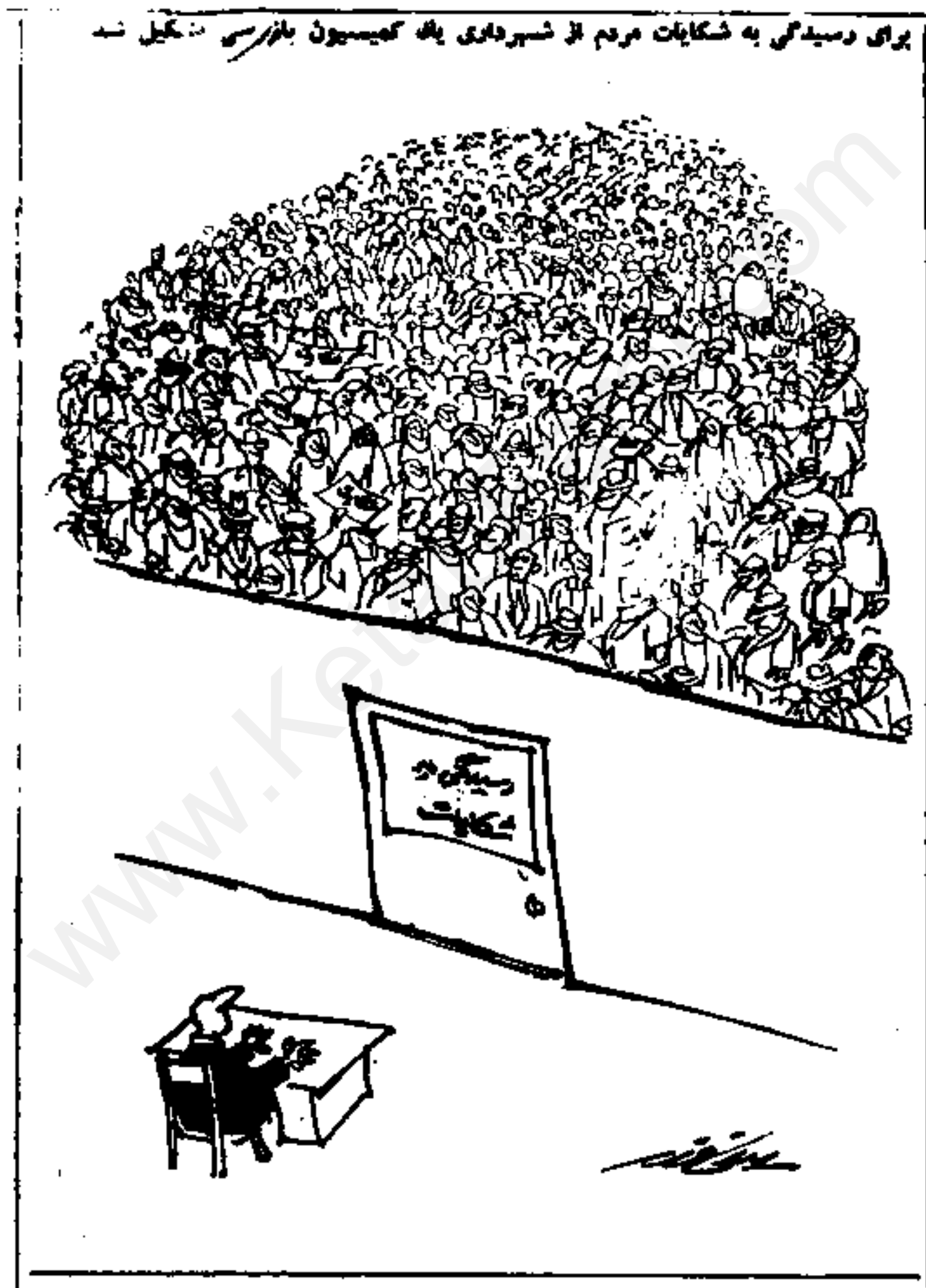
پیشوا مبارک سنگ از نقلی است

منشکده

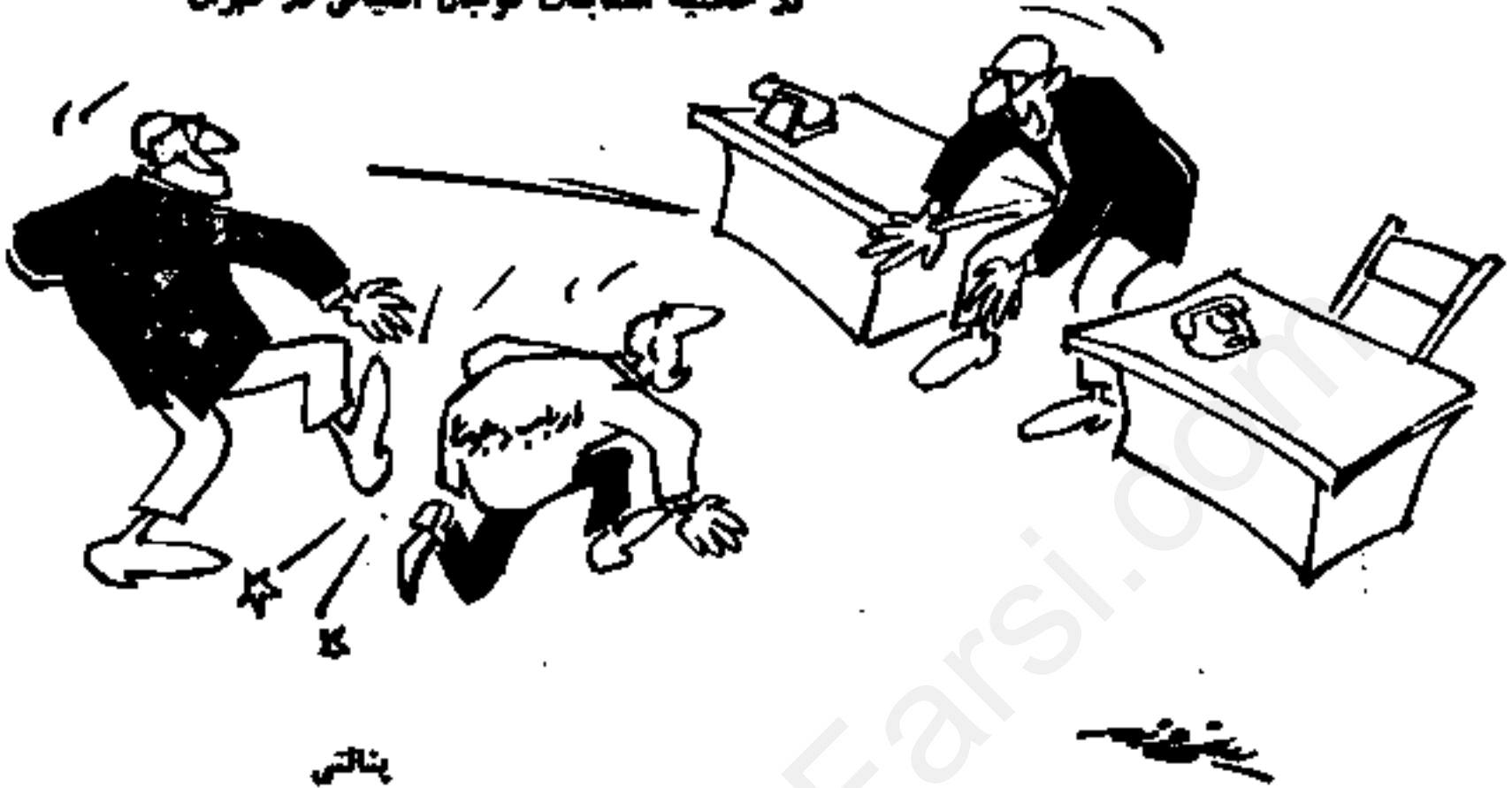
گوشه ای از : " انقلابات سفید " از زبان بلند گویند رژیم و اطلاعات ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۲ (

انقلاب اداری آخرین اصل انقلاب " شاه ولت !!!

برای رسیدگی به شکایات مردم از شهرداری یک کمیسیون بازرسی تشکیل شد



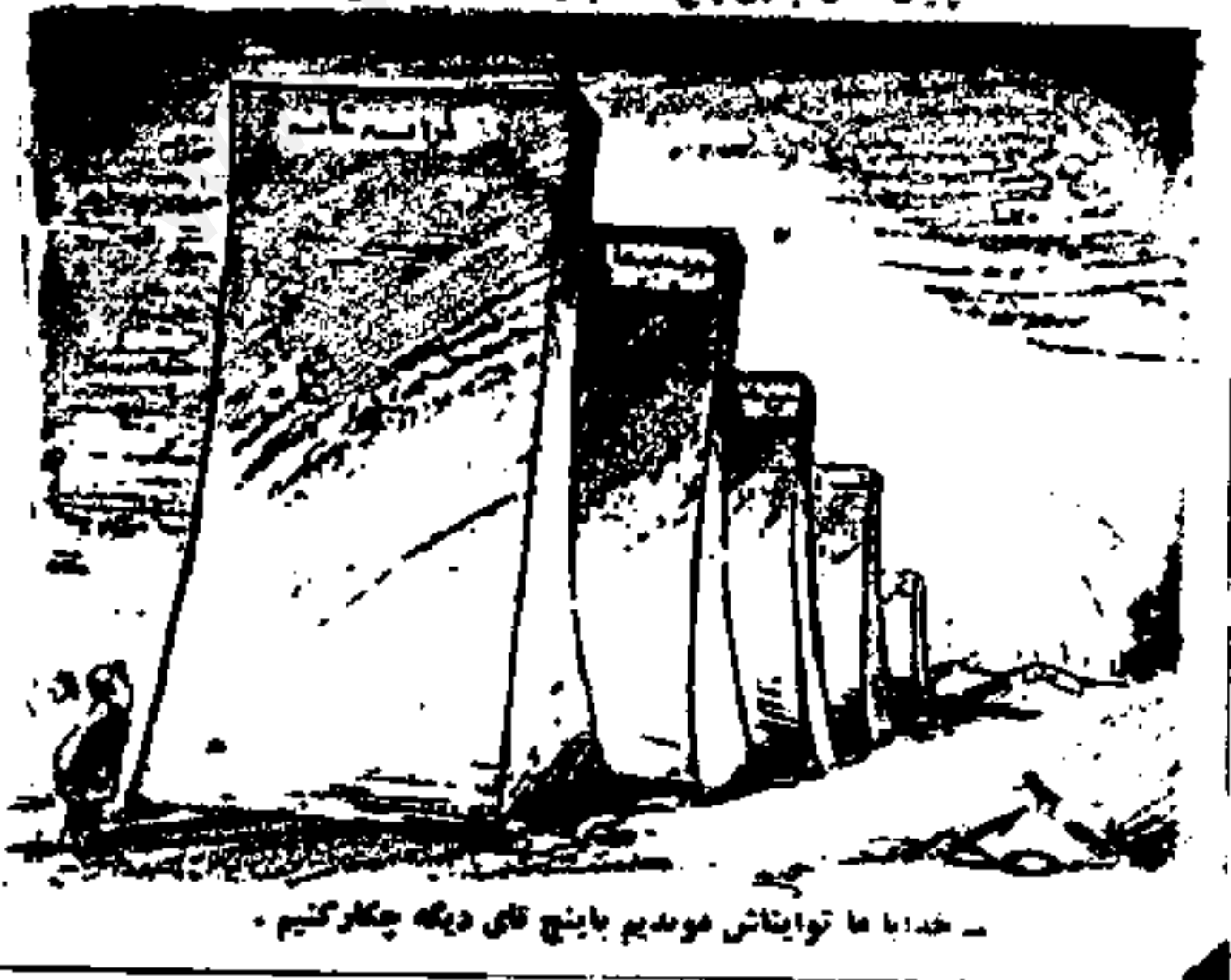
در حاشیه مسابقات فوتبال آسیائی در تهران



اهدایت رژیم شاه در جهت "بهبود شرایط زندگی توده های مردم"

(اطلاعات ۲۸ شهریور ۱۳۴۹)

تا پایان سال جاری پنج سد جدید ساخته میشود



خدا با ما تو اینهاش بودیم باینج قای دیگه چکار کنیم

وزیر منابع طبیعی گفت: برای بعضی از روستاها
آب گرم کن خورشیدی ساخته میشود



- بسین پاش هر وقت جوش آورد میتونی باهش حمام کنی ...

در «مروان» یک کوه
مرتباً می‌لرزد!



در حالی که علماء و دانشمندان انگلت بدین حالت بودند که
چرا کوه مروان می‌لرزد، علت است و هر چه هم فکر کردند،
عقلشان به جای نماند، آن‌ها بعد از یک مدت با کشف کرد و برای
البت نظریه خود، عکس هیاز کوه مروان گرفتند و از روی
آن این نظریه را کشید که شرح ندارد!

«در دوین سال سلطنت خودم، یعنی در ایامیکه هنوز جنگ جهانی دوم پایا ن نیافته بود و مسائل حادثی در
مقابل مملکت قرار داشت، به‌توجه برینده واقعی اطلاعات کشور و ملت خویش اعلام داشتم که میباید اصول پنجگانه‌ای برای
بنیاد مملکت به‌منویں حداقل احتیاجات آنها تامین شود که عبارتند از: بهداشت برای همه، خوراک برای همه،
پوشاک برای همه، مسکن برای همه، فرهنگ برای همه.»
(نقل از کتاب «انقلاب سفید» صفحات ۱۴ و ۱۵ بقلم شاه منقصره در دیماه ۱۳۴۵)

بخوانید و قضاوت کنید

یادی از برشت

اصال معاد ف با ۷۰مین سالگرد تولد برتولت برشت، شاعر و درام نویسنده بزرگ آلمان است. برتولت برشت تنها یک شاعر و درام نویسنده نبود. او مبارزی خستگی ناپذیر، تفکری کم نظیر و انسانی هوشیار و صادقی بود. برشت فریاد و زوزه شور و سکوت، عشق و نفرت، دانایی و نادانم کاری انسانیت است. او رفیق نودهای کارگر تحت ستم سرمایه داری آلمان نه بلکه اروپا، آشنا به درد دل خرد و بیروانی، و آگاه به دردهای خلیگدایان و بیگاران است. با هوشتر و آگاهتر از آنست که باند درز و موطه بنشیند و مسئولتر از آن است که تنها از آرزوها و نظریات خود بصورت شعاری سخن براند و انسانتر از آنست که آدمها را در قالبهای از پیش ساخته شده پرس کند. او پیام آور برگزیده زحمتکشان نیست که با تیغش اندرزنامه بنویسد بلکه رفیق ضوابط و هوشمند و عاقل آنانست. او اصرار کرد گانه ندارد به اینکه برای زحمتکشان بنویسد، اما هر چه که مینویسد برای آنانست و جز برای آنان نمیتواند بنویسد. او بدشهر داناها و بزرگان معرفت طلبه ستگران فریاد نمیزند، هر چه که میگوید اما فریاد اعتراضی است علیه خداایان سرمایه طلبه ستگران و جز این نمیتواند بگوید. چنین است که برتولت برشت انسان و در خدمت انسانیت است و چنین است که وجودش و شعرش تقدیس انسانیت نو و فردای آزاد مردم جهانست.

آثار برت برشت را تقسیم میکنند به آثار سیاسی، شرقی و آثار غیر آن. جمعی برای معرفی او دسته اول و دسته های نوع دوم را برمیگزینند. اینان با اینکه هم عقیده نیستند هم عقیده عمل میکنند و برشت را از مضمون گران انسانی خالی ساخته و در قفس نادانی مدفن خود میپایانند. آنان میخواهند از برشت آن چیزی را بشنوند و ببینند که خود میخواهند. برت برشت اما دشمن این آدمهاست او ساده تر و صمیمی تر از آنست که داستان نویسنده تصورات الهی باشد که میخواهند نوشته های او را سیاسی کنند یا از آنها سیاست بردارند. این دو گروه "دوستان اران" برشت با همه شور و طلاهای که باو نشان میدهند دشمنان اویند. و از آنجا که برت برشت عاقلتر و هوشمندتر و آگاهتر از آنانست، مقاومت میکند، راه خود میبرد و باز از انسان میگوید و باز

میجنگ و حاضر نیست دروغ بگوید . در " ننه کوراژ " مثلاً سعی نمیکند طبق نظام نامه ها و گیشه ها از ننه کوراژ انسانی به یکباره انقلابی بسازد . ننه کوراژ او ننه کوراژ است هیچکار دیگری بها او نمیشود کرد ، او همانند انقلابی است که ننه کوراژ میتواند باشد و همانقدر کردن و غیر انقلابی که ننه کوراژها هستند . مسئله برشت اساساً " ننه کوراژ نامی نیست . آن خاصیتی است که ننه کوراژها در آن زیست میکنند و بهمین جهت برشت یک تماشاچی و عکاس بی شعور نیست . مناسبات را میبیند و آنها را مورد حمله قرار میدهد . آنچه نه بزرگ بلکه آنچنانیکه برای ما روشن میشود که این مناسبات باید مورد حمله قرار گیرند . با در " یومهای مقدس کشتارگاهها " حاضر نیست تا اثر نویسی با وقار و زورستی نشان داده شود ، سیاست ردائی کند و فقط بشرح دلنشین مشکلاتی چند از جامعه بپردازد ، بلکه هدف آنرا اینست که باز سیستم را میبیند و مورد حمله قرار میدهد . خدا و اما در فرمولهای تند اولی شعارها نیست . آنچه که دیده است و بیان میکند قطعنامه محکومیت سیستم است . کسی که اینچنین تمیزین و آگاه باشد او را بگیشه چه احتیاج . لازم است که از برشت این دو بالکلیسین چهار و آشنا به انسانها در صفحات نامه پارسی بدفعات و بتفصیل سخن رود . برای جلوگیری از اطوال کلام این بار بناسبت ۲۵ سالگرد او بمعرفی کوتاه آثارش و چاپ چند شعر از اوقات میبود . درآینده از سبک و طرز کار او نقش بزرگ ادبی ، انسانی ، سیاسی او و از چند اثر مشخص سخن خواهیم گفت . بسیار متنگ است که باختصار از آثار این گرانمایه انسان سخن گفت بدون وحشت از اینکه بد فهمیده شود و کمائی او را در قالبهای از پیش آماده خود پرس کنند و رای دهند . بسیار مشکل است که اساساً بدون تحلیل دقیق و همه جانبه از آثار برشت سخن گفت بخصوص با همه این وحشتها نمیتوان اما از برشت نگفت . خلاصه فهرست زیر فقط یک آغاز ناقص است .

برنولت برشت در سال ۱۸۹۸ در آکسبرگ متولد شد: در ۱۸ سالگی برای تحصیل پزشکی به مونیخ سفر کرد . پس از دو سال روانه جبهه جنگ بین المملکتی شد . زندگی ادبی شکوفان او بطور جدی از این پس آغاز گشت .

آثار اولیه او مانند " بمل " به اکسپرسیونیستها مناسبت است . جنبش ادبی سالهای ۲۵ - ۱۹۱۰ که در مقابله با ناتورالیستها و کهنه گرایان بخصوص در ابتدا رل بسیار شرقی را ایفا کرد . آزادی بیان و شکستن محدودده های و روئائی و طرز بیان اکسپرسیونیستی در آثار بعدی برشت کم و بیش سایه خود را حفظ کرده است .

جستجو برای پیدا کردن راه حلی مثبت در مقابل مسئله جنگ و استعمار بسیاری از نویسندگان و شعرای شرقی زمان را بخود مشغول داشته بود . زمان شعر تفریح و زاری و شعر مردم فقیر و احساس دلسوزی و ترحم ساختگی به فرآنان گذشته بود . در سال ۱۹۲۸ بسیاری از جستجوکنندگان در اتحادیه نویسندگان پروتاریائی - انقلابی تجمع کردند . در بین سالهای ۲۲ - ۱۹۲۹ ارگانی بنام سخن چپ از طرف این محفل منتشر میشد . بسیاری از اکسپرسیونیستها در این محفل عضویت یافتند . برشت یکی از نمایندگان این موج

در بهای انقلابی و سنت شکن بود . او با تیز بینی سایه فاشیسم را می دید که همچون *بختک* بر آلمان سنگینی
 میکند . در این زمان زبان و قلم برشت در خدمت افشا^۱ هوام فریبی ها و خطرات فاشیست قرار گرفت .
 مقارن همین زمان تمایلات اکسپرسیونیستی و آگاهی روز افزون او را متوجه روابط درونی و ا. ا. سی می دید که
 کرد . فاشیسم یک صورت نظاهر از ناسباتی بود که باید مورد حمله قرار گیرد . آنچه که خطر اصلی و حاد
 و همیشگی را در خود دارد این ناسبات است . برتولت برشت از آن پس دیگر آرام نگرفت . شعرها
 و حماسه وارهای او نه تنها فاشیسم عبریان و بی *بؤک* را تصویر میگرد بلکه علت آنرا جستجو مینمود . تا^۲
 ایپک که برشت پرچمدار و پیش قدم آن بود در خدمت این امر بزرگ قرار گرفت . این مکتب در مقابل مکتب
 کلاسیک درام هم علم کرد . عناصری از تراژدی آنتیک و کمدی را در خود پذیرفت . دیگر نمیشد با صحنه
 سازی های ردیف شده و نتیجه گیری های اخلاقی و بیجان صحنه پیچیده جهان و روابط درونی آن^۳
 تصویر کرد . این ردیف کردن صحنه را درست بر عکس آن چیزی که ضد آن سختی تا^۴ تا آن زمان میبند
 محدود میکند . امکانات درام نویسی را برای شرح غنیا و روابط دور یک ماجرا از او میگیرد . درست همانند
 قافیه تد اوم زمانی و مکانی و صحنه سازی درام نویسی بدنیال خود میکشاند و هر چه که دنیای ابراز و نمایش
 او محدود میشود بهمان اندازه آنچه را که نشان میدهد از واقعیت دور میگرد . بدون علت تجلی میکند
 و یک داستان محدود و نه نقش قسمتی از جهان است . بیشتر زمزمه میکند .
 تا^۵ " ایپس " اما قافیه سازی و تد اوم صحنهای را لازم ندارد آنچه را که میخواهد نشان دهد و آن غنیا
 را که میخواهد بیان کند آنقدر وسیع و پیچیده است که در بند قافیه سازی و زمزمه گیری نمیتواند بماند .
 صحنه های مختلف ظاهرا^۶ جدا از هم هستند و رابطه مستقیم و ساده زمانی و مکانی در آنها
 به چشم نمیخورد . درست مانند یک واقعه یک واقعیت در گذشته و حال و آینده ریشا دارد . صحنه ها
 هم ارزشمند و در کنار یکدیگر قرار دارند و پشت هم ردیف نشده اند . درست بر عکس دروغ بزرگ درام که با
 استفاده از دگرها و تلسل و انتریک و . . . تماشاچی را در تصورات واهی خود بروی صحنهای میکشاند
 که واقعیت ندارد تا^۷ ایپک با همه وسائل میگوید این خیالیهای تماشاچی را در هم شکند . در غرضهای
 گذشته درام داستان ردیف شده و در خدمت نتیجه گیری محدود و با استفاده از آنتریکهای ساخته شده
 تماشاچی را بختون میکند . او خود را روی صحنه میندازد بدون اراده محوس میشود و وقتیکه جرافهای سالن
 روشن شد دوباره به زمین بر میگردد . در تا^۸ ایپک این تصور تماشاچی با صدای سنج با قطع تلسل
 داستان بوسیله پیش پرده ها پترانها و سخنهای صحنه گو از بین میروند . او تد اوم روی زمین ایستاده و از
 آسمانها دور است . او اجازه ندارد به رو^۹ یا و تصورات واهی پناه ببرد باید فکر کند ، فکر کند و موضع
 بگیرد . برای او همه چیز را آماده نکرده اند که اولذت ببرد . هر گاه که میاید بعنوان سرگرمی خود را اسیر
 توهماتش بکند دسته کر با صدای موزیک و اجرای ترانه ها او را بیدار میکند . از این رو تا^{۱۰} ایپک به
 • *Verfremdungseffekt* • تکیه میکند . تماشاچی یک عنصر آگنو است . مطلب مورد
 بررسی و تحقیق قبل از همه انسان است و آنها^{۱۱} انسانی تغییر کننده و تغییر دهنده . این روند دنیامیت

همیشه در همه آثار بوشت ضعیف است .

در سال ۱۹۵۴ و شبیکه درامها و نوشته‌های اولیه خود را بررسی میکرد تا برای چاپ جدید آماده کند در مورد این کارهای اولیه چنین گفت " بهل برای آن کسانی که یاد نگرفته‌اند در بالکلی فکر کنند بیست مشکلات مختلفی را برای فهم این اثر پیش می‌آورد . این افراد در بهل چیزی نخواهند یافت مگر تمجید و ارزش‌گذاری بیش از اندازه و عریان به خود پرستی "

بهل و طبالی در شب از اولین آثار مشهور شده پر شده است . در نمایشنامه بهل نزد یکی با طبیعت و قبول آن بعنوان قدرت پهنابری که با انسان پیوند عینی دارد مشهود است . بهل (پرسناژ اول نمایشنامه) یک نیمه انسان ، نیمه حیوان است . انسانی با قدرت غیر قابل تصور است که دست میکند زور می‌گذارد و میفرد او از طبیعت وحشی چندان جدا نیست . ستایش او از بهل ستایش از انسان^{نیست} که با طبیعت قدرتمند پیوند دارد . ضعف‌های بهل ، وحوش او " طبیعی " است .

در اثر خود " طبالی در شب " سر باز گراگر دختری را که بخاطر او مصیبت کرده . و " به انقلاب پناه برده " است پس می‌گیرد و از انقلاب روی می‌گرداند . این اثر با تعابلات فردگرایی و نقاشی رئالیستی کهنه همراه است . بوشت در مورد چاپ مجدد این اثر می‌نویسد : " تنها از اینجهت که ادبیات به تاریخ تعلق دارد و در تاریخ نباید تقلب کرد و همچنین احساس^{این} که نظریات امروز و توانائی فعلی ام بسیار کم ارزشتر می‌بودند بدون دانستن آنها و تجربیات گذشته‌ام - با توجه به اینکه اگر امروز بهترتفک کرده باشم - جلوگیری کرد از اینکه این اثر را دور انداخته و نابود کنم .

در اثر فوق از جمله آثار مرحله گذار بوشت است . همچنین بهل و طبالی در شب نتیجه توسعه انه انقلابی است که شکست خورده است . روشنفکران اطراف خود متاثر است . نامرد می‌ها و عدم بدین راه حل او را کلافه میکند ، به نهیلیسم رو می‌آورد . شباهت این عکس العمل نه در جزئیات با عکس العملهای شاعران شرقی پس از ۲۸ مرداد در ایران (شاطو - اخوان و . . .) بسیار است . اخوان از مبارزه به نهیلیسم می‌رسد و بوشت خود را می‌باید و انقلابی نبود .

همه چیز در حال شدن در ارتباط دور و نزدیک با اطراف وجود دارد . آدمهای او بد نیستند خوب هم نیستند ، بد و خوب هستند ، آدمند مجسمه نیستند . هر پرسناژ با نشان دادن جنبه های ضعف و قدرتش در واقع جنبه های مختلف روابطی را بیان میکند که در آن می‌زیهد . همانطور که گفته شد ، لازم است در این زمینه با مثال از آثار بوشت "عصلا" و مشروح سخن گفته شود . که این را به فرضی دیگر حواله می‌دهیم و در اینجا بذکر فهرستی از آثار او می‌پردازیم .

طبالی در شب در سال ۱۹۱۹ نوشته شد . در ابتدا نام این اثر اشپارتاکوس بود . نشان دادن و در مقابل هم قرار دادن عناصری از خیل بازندگان و بوندگان جنک در این اثر یکی از خطوطهای بوشت است . بوشت بعدها عمل گراگر را محکوم کرده و در سال ۱۹۵۳ با انجاس دیگر و فرس جدید آنرا

مفخر ساخت .

" مردم مردم است " شرح جامعه‌پژوهی با ارزش گدینیا لیستی در حال نزع است . تبی جدیدی از انسانها با مسائل مورد سوال و مشکلات جدید ساخته میشود و " توجه جهان شوحه تکامل این نیسپ نو است " گالیگی (برسنز اول این اثر) عنصرهایی از این تبی جدید را در خود دارد . نوشت میگوید " نحل او بسیار است . او بسیار بندرت میتواند بدون اجازه داشتن عقیده و نظری را بدهد . اگر کسی با او بعنوان مثال - همانطور که در اثر آمده است - يك فیلی مصنوعی برای فروش بدهد او زمانی که میشود خریداری هست خودداری میکند از اینکه در مورد این فیلی نظر شخصی داشته باشد . فکر میکنم شما عادت داشته باشید انسانی را که نمیتواند نه بگوید آدمی ضعیف بدانند ، اما گالیگی انسانی ضعیف نیست ، درست بر عکس او قویترین انسانهاست . البته او قویترین انسان میشود وقتی که دیگر فرد نیست . او در جمع قدرت مییابد " .

اگر " ظهالی در شب " و " انبوهیت شهرها " (جنگل شهرها) عدم موفقیت و بقصود نرسیدن انسانها را تصویر میکند . " مردم مردم است " راه حلی عرضه میدارد . اگر " بعل " در خود و با طبیعت وحشی تنهاست ، گالیگی میتواند تنها نباشد . اگر گراگر محصول سر خوردگی ، از جمع پاپس میکند و امید بریده ، بخودی که محدود و بی ایمان است بر میگردد ، تا ارضا شود ، گالیگی در جمع وسیع میشود و معنا مییابد . تنها با توجه به اوضاع اجتماعی مختلفی که این آثار در آن بوجود آمده است و سر و ملوک برشت میتوان علت بایی در مورد زندگی و انتخاب گراگر و گالیگی کرد .

در ایرای سه شاهی با الهام از ایرای گدایان جون گالی نوشته شده است (۱۹۲۸) صحبت بر سر " احتیاج " و " مناسبات " است . بیچیم رئیس گدایان که معتقد است قوانین بانداره کافی جا برای فریب و غارت مردم باز گذاشتهاند و نباید در چنین اوضاعی دست به دردی زد بلکه باید از راه " شروع " ، " بطارت برداشت " مناسبات را مضر میداند و میخوانسد ، فقط " مناسبات مضرند " . " مکی " برسنز اول این اثر انسان بیچاره‌ای است که روابط و مناسبات او را مجبور میکند که " بد " باشد ، موزیک این اثر را کورت دایلی ساخته است . شرح پائین ترین اقتضای اجتماعی و روابطشان با اطراف است . خوبها و بدبهای افراد نتیجه مناسباتی است که بر اساس بالاترها و پائین ترها قرار دارد . مقاله این اجتماع مکی جانو کترو حلی گدایانند . در مورد این اثر و موزیک متن آن بحث‌های فراوانی در گرفته است . عده زیادی آنرا غیرسیاسی و ضد انقلابی میدانند برخی و از جبهه روزنامه را این عقیده دیگری دارد و میگویند : " از صداها و وطنین موزیک آن رژه واحد های آگاه طبقاتی بلشویک‌ها شده میشود " .

ایرای سه شاهی در آن حد نیست و اساساً هیچ اثر هنری نمیتوانست آنچنان باشد . در زمان اجرا ، این اثر از طرف مردم بسیار به غلط و غیر سیاسی فهمیده شد . انتقادات عمیقی نهفته در ترانه‌های آنرا درك نکردند و مایه تفریح شد .

خمزش و ناهودی شهر ماهاکونی (اجرا سال ۱۹۳۰) : ماهاکونی شهر جویندگان طلا است . انسانهای

سازنده این شهر فراریان، دزدان و جنایتکاران تحت تعقیب پلیس هستند. در مدت کوتاهی ماهگونی (همچون آمریکا) به یک جامعه مدرن تبدیل میشود. ماهگونی نمونه یک جامعه بااصطلاح پیش رفته است که آینده ندارد. راهی ندارد جز اینکه نابود شود. نظم این جامعه او را محکوم به فنا کرده است. بحرانهای اقتصادی و بیگانگی جامعه که نتیجه مناسبات حاکم آن است برای نظم فعلی راه دیگری نمیگذارد.

در یومئای مقدس کشتارگاهها (۱۹۳۰ نوشته شد) برشت بحران جامعه سرمایه‌داری را تصویر میکند. سرمایه‌داری انحصاری مورد حمله قرار دارد. در حین اجرای این اثر روزنامه فروشانی در میان تماشاگران به اینطرف و آنطرف میدوند و تیتر مقالات روزنامه خود را فریاد میزنند: "رقابت خونین سلاطین گوشت - قیمت گوشت پائین آورده میشود - نیروی قدرتمندان گوشت ماولر و لنوکس - ماولر یک کیلو چربی را به قیمت ده سنت به معرض فروش میگذارد. لنوکس به قیمت هشت سنت، تا چه وقت لنوکس میتواند تحمل کند؟ - ماولر با لنوکس که امیک پیروز میشوند؟" قاجعه برای کارگران کشتارگاهها - پس از اینکه لنوکس تعطیل کرد حال ماولر دکانش را میبندد - نمیی از کارگران کشتارگاههای شیکاگو بیکار شده‌اند. و زمستان پشت در" یومئای مقدس کشتارگاهها در این تصویرها رقابت سرمایه‌داران را نشان میدهد. نتیجه گری ضحانه با خود تماشاچی است. زمانی که مناسباتی به این درجه ظالمانه و به این حد پیچیده حاکم است موعظه چه تاثری دارد. این تماشاچیان سالهای ۳۰ هستند که ظلم بیکاری را چشیده‌اند و این برشت است که یک رابطه از عتبه‌های آنرا بیان میدارد.

در اثر "انسان خوب سه زوان" (۱۹۳۸-۴۲ نوشته شد) شن ته دخترکی چینی و صاحب دکان سیگار فروشی است. به امر خدایان و برای رضای خاطر آنان و محبت انسانها که بخدمت مردم میکنند. بهر وسیله‌ای که میتواند کمک میکند. هر چند گاه دخترک ناپدید شده و پسر عسوی او انسانی بد دل و طعنه‌کار و حسابگر دکان را میگرداند. اوقات ناپدید شدن شن ته با گذشت زمان طولانی‌تر میشود. بیکار که بسیار طولانی شد پسر عسوی او مورد ظن قرار میگیرد که بلایی بر سر شن ته آورده است. در تحقیقات معلوم میشود که او خود شن ته است. از این رو که بتواند به مردم کمک کند ناچار میشود است هر چند گاه بصورت انسان طعنه‌کار و دلسرد و حسابگر درآید تا وضع دکان دوباره بهتر شود. شن ته در مقابل خدایانی که از او دل‌تنگ شده بودند میگوید:

"دستور قبلی شما دکان را بر اینک

خوبی کم و با همه خوبها خود نیز زندگی کم

چونان برتی مرا به دو نیمی تقسیم کرد.

نمیدانم چطور شد که بمن نمیتوانستم با دیگران و با خود یکجا خوب باشم

این که بد دیگران و بخود کمک کم برایم بسیار مشک بود

آه، جهان شما بسیار پیچیده است، برای برنامه‌های بزرگ شما، ای خدایان، من انسان فقیر بسیار کوچک بودم.

شن نه نمیتواند در مناسباتی بر اساس نفع شخصی با میل و خواست خود این نفع پرستی را با خواست منافع برای همه هماهنگ سازد . سیستمی که بر اساس استثمار است این عمل را غیر ممکن میسازد . برای تحصیل نفع جمع ، برای تأمین رفاه بکدامت و همگانی باید کل سیستم را تغییر داد . هر کوشش دیگری برای بزرگ آنچه که هست بناگامی میانجامد . شن نه ها در این دوگانگی با از بین میروند و با تنها راه را باید برگزینند .

در "آقای پونتیلا و نوکرش ماتی" (۱۱ - ۱۹۴۰ اجرا شد) باز این دوگانگی ظهور میکند . ارباب پونتیلا در زمان مستی و هوشیاری کاملاً متفاوت عمل میکند . در زمان مستی انسان خوبی است ، صحبت میبرد ، کمک میکند ، خراج و دست و دل باز است ، بین خود و نوکرش ماتی فرقی نمیگذارد ، گاه هوشیاری اما يك ارباب است . خشن و غیر انسان . پونتیلا در این دوگانگی اسیر است . روابط موجود حکم میکند که او با انسان باشد و با ارباب . یا باید روابط اربابی را رها کند و در نتیجه خلق و خوی مختص و عادات مورد طلب آنها میتواند ترك کند و یا با حفظ روابطش در "هوشیاری" نمیتوانست انسان باشد . سعی پونتیلا در مستی نشانه این کوشش بی شر است . ماتی نوکر این را میداند "نوکران فقط در آن زمان که آقای خود باشند زندگی قابل تحمل دارند" و از این رو در آخر نمایشنامه چنین میگوید:

اکنون زمان خدا حافظی فرا رسیده است
خوش باش ، آقای پونتیلا

تو بدترین آدم نوع خودت نبودی که من دیدم
چرا که تو تا حد انسان میرسی ، وقتی که دست هستی
اتحاد رفیقانه البته بین ما نمیتواند وجود داشته باشد
وقتی که مستی از سر میبرد ، در زندگی روزمره سؤال میشود
کی ؟ و چه کسی ؟

ننه کوراز و پسرهایش سال ۱۹۳۸ در تبعید نوشته شد . ننه کوراز میخواهد از جنگ کاسی کند ، جنگی که مال او نیست آنها نخواستند است . و جنگ دو پسر او را از او میگیرد . ننه کوراز به حساب جنگ میخواهد بخورد غافل از اینکه جنگی را که او نخواستند است به حساب او خواهد خورد .

در نمایشنامه گالیله اما صحبت از انسان دیگری است گالیله میداند که چه میکند . او که کشف کرده است که زمین بدور خورشید میگردد ، مورد غضب کلیسا قرار میگیرد و تحت فشار انگیزاسیون خلاف اعتقاد علمی خود را میگوید . سخن در مورد گالیله بسیار است و هرگونه ذکر سطحی باعث میشود که گالیله بد فهمیده شود . ننه کارار و تفنگهایش - دایره گچی تقواری داستان سینون ماخارد - صد ها شعر و نوشته های کوتاه دیگر از برشت موجود است که در آینده به نقل و شرح فعل و نقادانه چند اثر از برشت خواهیم پرداخت . همانطور که در ابتدا شرح داده شد این تنها خلاصه فهرستی از آثار برشت است . اشعاری از برشت که مربوط به سالهای مختلف فعالیت ادبی او است در زیر آورده میشود .